

فهرست

| | |
|----|-------------------------|
| 2 | آب جاری - ایمان |
| 9 | بئر - بینة |
| 11 | پلاتین - پورسانت |
| 12 | تأجیل - تیمم جبیره‌ای |
| 17 | ثلث - ثیب |
| 18 | جائر - جهل |
| 20 | چانه زدن |
| 21 | حائر - حیل فرار از ربا |
| 23 | خارق العاده - خیار |
| 25 | دائر مدار - دیه |
| 27 | ذابح - ذی |
| 28 | رؤیت هلال - ربه |
| 30 | زائد - زی |
| 32 | ژله |
| 33 | سؤر - سید |
| 35 | شؤون - شیوع |
| 37 | صاحب الید - صیغه |
| 38 | ضائه - ضمان |
| 39 | طائف - طیور |
| 40 | ظاهر این است - ظهر شرعی |
| 41 | عائله - عیوب مجوز فسخ |
| 44 | غائط - غیر منقول |
| 46 | فأنت - قءء |
| 48 | قاصر - قیئم |
| 50 | کابین - کیفه |
| 52 | گرو - گواه |
| 53 | ماترك - میئت |
| 63 | ناتنی - نیت |
| 66 | هاشمی (سید) - هم جنس |
| 68 | واجب - ولی |
| 71 | یائسه - یوم الدفع |

لف

تعریف و توضیح

آبی است که از زمین بجوشد و جریان داشته باشد؛ مانند آب چشمه و قنات. آبی است که از کر کمتر باشد و از زمین هم نجوشد.

مقدار معینی از آب است که اگر در ظرفی به درازا و پهنا و گودی سه وجب و نیم بریزند، آن ظرف را پر کند که معادل 384 لیتر است.

آبی است که از چیزی گرفته شده (مانند آب انار و آب لیمو و گلاب) و یا با چیزی آمیخته شده باشد؛ بطوری که به آن آب نمی‌گویند.

آبی است که از چیزی گرفته نشده و با چیزی هم مخلوط نشده است و اگر هم مخلوط شده، به حدی نیست که به آن آب نگویند.

اجازه دادن، مباح کردن حکمی که انجام و ترک آن رجحان نداشته باشد.

اباحه در تصرف: اجازه در تصرف بدون ملکیت چشم پوشی طلبکار از مال یا حق خود

مسافری که خرج سفرش تمام شده یا از بین رفته و اکنون درمانده شده است؛ هر چند در وطن خود بی‌نیاز باشد.

پدر و مادر

تجارت، بازرگانی

واقع شدن دو یا چند مکان در یک طول جغرافیایی

با تقواتر

لوازم منزل

قراردادی است که بر طبق آن، شخص در برابر پرداخت مال معین، مالک عمل یا منفعتی می‌گردد؛ مانند استخدام کارگر و یا استفاده از منزل یا مغازه در مدت معین.

رخصت دادن، اذن

رجوع کنید به: مال الاجاره

ستم کردن، زیاده روی کردن

میزان اجرتی که عرفاً برای یک کار و یا اجاره کردن یک شیء می‌پردازند.

اجرتی که در ضمن عقد تعیین می‌گردد.

هر آنچه که نبودنش به اصل یک چیز لطمه وارد کند، جزء آن محسوب می‌شود و هر امری که نبودنش صفت، یا حالت مطلوب چیزی را تغییر دهد، شرط آن محسوب می‌شود؛ مثلاً فقدان رکوع و سجود به اصل نماز لطمه می‌زند، ولی فقدان طهارت و حضور قلب، دو وصف صحت و کمال نماز را از بین می‌برد؛ یعنی نماز هست، ولی صحیح نیست یا کامل نیست.

بیگانه، به زن یا مرد نامحرم نیز اجنبی گفته می‌شود.

مستخدم، کسی که طبق قرار مشخص، در برابر کاری که انجام می‌دهد مزد دریافت می‌کند.

اجتناب کردن، پرهیز نمودن

آخرین لحظات حیات انسان. رجوع کنید به: محتضر

واژه و اصطلاح

آب جاری

آب قلیل

آب گر

آب مضاف

آب مطلق

إباحه

إبراء ذمّه

ابن السبیل

ابوین

إتجار

اتحاد افق

أتقی

اثاث البیت

اجاره

اجازه

اجاره بها

إجحاف

أجرة المثل

أجرة المسمی

اجزاء و شرایط

اجنبی

اجیر

احتراز

احتضار

نگهداری و انبار کردن اموال مورد نیاز مردم (مانند مواد غذایی) به منظور افزایش قیمت آن ؛ در حالی که مراکز دیگر چنین مالی را عرضه نکنند.

خروج منی در حال خواب. رجوع کنید به: بلوغ

گاه در مقابل اجتهاد و تقلید به کار می‌رود که روشی است برای عمل کردن به احکام ؛ به گونه ای که مکلف یقین داشته باشد به وظیفه اش عمل کرده است. و گاه در خصوص فتوی و حکم يك مسأله به کار می‌رود و آن رعایت نمودن همه ی جوانب آن مسأله است ؛ به طوری که مکلف با انجام آن، یقین به فراغت ذمه پیدا کند.

یادآوری می‌شود که شیوه‌ی عمل در هر دو مورد یکی است ؛ لکن محدوده ی احتیاط در مورد اول، کل احکام را شامل می‌شود، ولی در مورد دوم، نسبت به همان مسأله‌ی مورد نظر کاربرد دارد.

احتیاط واجب: احتیاطی است بدون همراه بودن با فتوی، که رعایت آن واجب است ؛ ولی مقلد می‌تواند به جای آن، به فتوای مجتهد دیگری که پس از آن مجتهد، از دیگران اعلم است، مراجعه کند.

احتیاط مستحب: احتیاطی است همراه با فتوای مجتهد، که رعایت آن خوب است ؛ ولی واجب نیست و مقلد نمی‌تواند در آن مسأله، به مجتهد دیگر رجوع کند.

رجوع کنید به: احتیاط واجب

از روی احتیاط. رجوع کنید به: احتیاط

به دست آوردن، یقین پیدا کردن به چیزی

یکی از اعمال حج و عمره که با قصد اعمال آن و گفتن لبیک‌های واجب تحقق می‌یابد.

ممنوع شدن از انجام مناسک حج یا عمره به دلیل بیماری و مانند آن. رجوع کنید به: محصور

تصمیماتی که ولی فقیه بر اساس ضوابط شرعی و رعایت مصالح، برای جامعه اتخاذ و طبق آنها حکم می‌کند.

وجوب، حرمت، استحباب، کراهت و إباحه (مباح بودن)

قسم دادن

مطابق با احتیاط. رجوع کنید به: احتیاط

رجوع کنید به: احتیاط مستحب

آباد کردن و بهره برداری از زمینهای مخروبه‌ای که مالک نداشته و نفعش به کسی نمی‌رسد.

سرقتی که با ظاهرسازی قانونی همراه باشد.

معاشرت با افراد بیگانه و زنان و مردان نامحرم

پنهان کردن

آهسته خواندن (در مقابل جهر در قرائت نماز)

خلق و خوی نیک

پرداخت بدهی

نزدیکترین مکان به محدوده‌ی حرم (مانند تنعیم)

دوره‌ای. رجوع کنید به: مجنون

اجازه

کسانی که می‌توانند از خمس استفاده کنند.

رجوع کنید به: ربح

درآمد کسب، هر نوع درآمدی که از طریق کسب و کار بدست آید.

خارج شدن از دین اسلام. رجوع کنید به: مرتد

رشوه گرفتن، رشوه خواری. رجوع کنید به: رشوه

احتکار

احتلام

احتیاط

احتیاط لازم

احتیاطاً

احراز

احرام

إحصار

احکام حکومتی

احکام خمس

إحلاف

احوط

الاحوط الاولی

احیاء زمینهای موات

اختلاس

اختلاط با اجانب

اخفاء

إخفات

اخلاق حسنه

ادای دین

أدتی الجیل

أدواری

أذن

أرباب خمس

أرباح

أرباح مکاسب

أرتداد

أرتشاء

| | |
|---|---|
| <p>ارتقاء افزایش قیمت جنس در بازار</p> <p>ثابت بودن يك مسأله در اذهان مردم</p> <p>فرو رفتن در آب برای غسل، فرو بردن صورت و دستها در آب برای وضو</p> <p>آنچه از میت برای ورثه باقی مانده است.</p> <p>رجوع کنید به: ارث</p> <p>پسندیده‌تر</p> <p>پول کشورهای بیگانه</p> <p>دیه‌ی جراحت وارد شده بر بدن</p> <p>مابه‌التفاوت قیمت جنس سالم و معیوب</p> <p>زمین آبادی که با پیروزی و غلبه بر کفار، به دست مسلمانان فتح می شود.</p> <p>جزای اصلی نماز یعنی: نیت، تکبیرة الإحرام، قیام متصل به رکوع، رکوع و سجود، که کم و زیاد کردن هر يك از آنها (عمداً یا سهواً) نماز را باطل می‌کند.</p> <p>برطرف کردن، از بین بردن</p> <p>استبراء از بول: عملی مستحب که مردها بعد از بیرون آمدن بول انجام می دهند. که سه مرحله دارد:</p> <p>مرحله اول: با دست چپ سه مرتبه از مخرج غائط تا بیخ آلت کشیدن</p> <p>مرحله دوم: سه مرتبه از بیخ آلت تا سرختنه گاه کشیدن</p> <p>مرحله سوم: سه مرتبه سر آلت را فشار دادن.</p> <p>استبراء از منی: ادرار کردن پس از خروج منی (برای اطمینان از اینکه ذرات منی در مجرای بول نمانده باشد)</p> <p>استبراء حیوان نجاست خوار: بازداشتن حیوان نجاست خوار از خوردن نجاست، تا وقتی که به خوراک طبیعی خود عادت کند.</p> <p>جستجو. رجوع کنید به: فحص</p> <p>تشرّف به مذهب حقّه‌ی جعفری</p> <p>پنهان شدن</p> <p>درخواست اجازه</p> <p>نام یکی از سه نوع خونی است که زنها می بینند. این خون اگر زیاد باشد، استحاضه‌ی کثیره و اگر کم باشد، استحاضه‌ی قلیله و در غیر این دو صورت، استحاضه‌ی متوسطه است.</p> <p>دگرگون شدن يك چیز ؛ بطوری که چیز دیگری محسوب شود ؛ مانند اینکه چوب نجس بسوزد و خاکستر شود.</p> <p>بدست آوردن</p> <p>درخواست قسم خوردن</p> <p>طلب خیر</p> <p>کشف ماهیت و نتیجه يك عمل از جهت درستی یا نادرستی بوسیله تسبیح یا قرآن در موردی که فرد در تصمیمش تردید داشته باشد.</p> <p>آزادی ، خلاص کردن، طلب خلاصی کردن</p> <p>گفتن آیه‌ی شریفه «إنا لله و انا الیه راجعون» در هنگام مصیبت.</p> <p>پس گرفتن</p> <p>طلب باران. رجوع کنید به: نماز استسقاء</p> <p>شفا خواستن، بهبود خواستن</p> | <p>ارتفاع</p> <p>یا</p> <p>قیمت سوقی</p> <p>ارتکاز عرفی</p> <p>ارتماس</p> <p>ارث</p> <p>ارثیه</p> <p>ارجح</p> <p>ارز</p> <p>ارش</p> <p>ارض خراجیه</p> <p>ارکان نماز</p> <p>ازاله</p> <p>استبراء</p> <p>استبصار</p> <p>استتار</p> <p>استجازه</p> <p>استحاضه</p> <p>استحاله</p> <p>استحصال</p> <p>استحلاف</p> <p>استخاره</p> <p>استخلاص</p> <p>استرجاع</p> <p>استرداد</p> <p>استسقاء</p> <p>استشفاء</p> |
|---|---|

| | |
|---|---|
| <p>توانایی انجام فرایض حج استطاعت طریقی (سربی): باز بودن راه استطاعت مالی: در اختیار داشتن توشه و احتیاجات سفر و همچنین وسیله نقلیه. استطاعت بدنی: سلامتی و توانایی برای اعمال حج. استطاعت بذلی: استطاعتی که از بخشش مال توسط دیگری حاصل می گردد. سایه قرار دادن بالای سر دو یا سه روز قبل یا بعد از عادت (وقتیبه یا عددیه) که اگر زن در این روزها خون ببیند، باید بنا بر حیض بگذارد هر چند علامت خون حیض را نداشته باشد. برتری جستن پرسش کردن، آگاهی خواستن</p> | <p>استطاعت</p> <p>استظلال</p> <p>استظهار</p> <p>استعلاء</p> <p>استعلام</p> |
| <p>درخواست بخشش گناهان از خداوند. رجوع کنید به: توبه درخواست فتوا، سؤال کردن و کسب نظر مجتهد درباره حکم شرعی يك مسأله پرسیدن و توضیح خواستن روبه قبله بودن باقی ماندن حج برگردن مکلفی که مستطیع است و حج انجام نداده است. دقت و تفحص کامل، پی جویی کردن دست مالیدن و بوسیدن حجر الاسود به قصد تبرک لذت بردن. رجوع کنید به: تلذذ شنیدن، گوش دادن رجوع کنید به: تملك انجام دادن کاری با خود که موجب بیرون آمدن منی شود. بدست آوردن حکم خداوند از منابع صحیح (کتاب، سنت، اجماع و عقل) طهارت پس از تخلی. آب استنجاء: آبی که برای این طهارت بکار رفته است. وارد کردن آب در بینی سرپیچی کردن، امتناع کردن جستجو برای دیدن هلال ماه گریه نوزاد هنگام ولادت رجوع کنید به: اجاره درخواست اجازه گرفتن تمام حق تسلط پیدا کردن، غلبه یافتن از سر گرفتن عمل زیاده روی کردن، از حد اعتدال خارج شدن. رجوع کنید به: تبذیر ساقط کردن و از بین بردن هرگونه اختیار فسخ معامله تسلیم و انقیاد در برابر دین خاتم، که گاه به معنای اقرار به توحید و رسالت پیامبر اکرم (ص) نیز می باشد ایمان نام های مقدسی که حفظ احترام آنها لازم است و لمس آنها بدون طهارت جایز نیست.</p> | <p>استغفار</p> <p>استفتاء</p> <p>استفسار</p> <p>استقبال</p> <p>استقرار حج</p> <p>استقصاء</p> <p>استلام حجر</p> <p>استلذاذ</p> <p>استماع</p> <p>استملاك</p> <p>استمنا</p> <p>استنباط احکام</p> <p>استنجاء</p> <p>استنشاق</p> <p>استنکاف</p> <p>استهلال</p> <p>استیجار</p> <p>استیذان</p> <p>استیفاء حق</p> <p>استیلاء</p> <p>استیناف</p> <p>اسراف</p> <p>اسقاط کافه خیارات</p> <p>اسلام</p> <p>اسماء متبرکه</p> |

| | |
|---|---|
| <p>آشامیدنی‌ها</p> <p>یعنی چنین کاری موجب اسقاط تکلیف نیست و نمی‌شود به آن اکتفا کرد ؛ ولی در این مورد می‌توان به فتوای مجتهدی که در رتبه ی بعدی است رجوع کرد. رجوع کنید به: احتیاط واجب</p> <p>ماههای شوال، ذی القعدة و دهه‌ی اول ذی الحجه</p> <p>آشتی دادن</p> <p>ارکان دین: توحید، نبوت و معاد</p> <p>ارکان مذهب: امامت و عدل</p> <p>ضرر رساندن</p> <p>ناچاری، ناگزیری</p> <p>رجوع کنید به: مجنون</p> <p>آشکار کردن، بیان کردن چیزی بطور علنی</p> <p>ظاهرتر، روشن‌تر (فتوی است)</p> <p>تکرار عمل</p> <p>اقامت و روزه‌داری در مسجد، به مدت سه روز یا بیشتر، به قصد عبادت</p> <p>عادل تر. رجوع کنید به: عادل</p> <p>روی گرداندن</p> <p>اعراض از وطن: روی گردانی از وطن ؛ بطوری که انسان قصد کند برای زندگی به آنجا باز نگردد.</p> <p>اعراض از مال: چشم پوشی مالک از مال یا حق خود.</p> <p>تنگ دست شدن، ناتوانی بدهکار از پرداخت بدهی به خاطر نداشتن امکانات مالی (بجز ضروریات زندگی)</p> <p>آگاه ساختن</p> <p>آشکار ساختن، علنی کردن</p> <p>داناتر</p> <p>مجتهدی که نسبت به سایر مراجع، قدرت بیشتری بر شناخت احکام الهی داشته باشد و بهتر بتواند احکام شرعی را استنباط کند و به اوضاع زمان خود، از دیگران آگاه‌تر باشد.</p> <p>اموال غیر منقول موجود در زمین ؛ مانند خانه، چاه و درخت</p> <p>دعاهایی که از معصوم نقل شده است.</p> <p>گمراه کردن، منحرف کردن</p> <p>موکول کردن. رجوع کنید به: منوط</p> <p>رجوع کنید به: تهمت</p> <p>آشکار کردن، فاش نمودن</p> <p>یکی شدن مجرای بول و حیض، یا مجرای حیض و غائط، یا هر سه</p> <p>به پایان رساندن روزه</p> <p>باطل کردن روزه</p> <p>ورشکستگی، بی پولی. رجوع کنید به: مفلس</p> <p>بهم زدن عقد لازم با رضایت طرفین</p> <p>قصد ماندن در جایی به مدت ده روز یا بیشتر و یا قصد سکونت دائمی در يك شهر یا روستا</p> <p>بپا داشتن، انجام دادن</p> <p>ذکرهای مخصوص پس از اذان و هنگام آماده شدن برای نماز</p> | <p>اشربه</p> <p>اشکال دارد</p> <p>اشهر حج</p> <p>اصلاح ذات البین</p> <p>اصول دین</p> <p>اصول مذهب</p> <p>اضرار</p> <p>اضطرار</p> <p>إطباقی</p> <p>اظهار</p> <p>اظہر</p> <p>اعاده</p> <p>اعتکاف</p> <p>اعدل</p> <p>إعراض</p> <p>إعسار</p> <p>اعلام</p> <p>إعلان</p> <p>اعلم</p> <p>ایمانی</p> <p>ادعیه مأثوره</p> <p>إغوا</p> <p>اناطه</p> <p>افترا</p> <p>افشا</p> <p>افضا</p> <p>افطار</p> <p>افلاس</p> <p>اقاله</p> <p>اقامت</p> <p>اقامه</p> |
|---|---|

| | |
|---|---|
| <p>برپا داشتن کاری که از نظر شرع، پسندیده است.</p> <p>تحویل دادن، پرداخت کردن</p> <p>اعتراف (به منظور اثبات یا نفی چیزی)</p> <p>این تعبیر در فقه در حکم فتواست.</p> <p>مراعات نزدیکترین و پس از آن نزدیکتر؛ به عنوان مثال در باب ارث، در صورت وجود طبقه‌ی اول، ارث به طبقه‌ی دوم نمی‌رسد و یا در باب زکات فطره، پرداخت فطره، به نزدیکترین فقیر خویشاوند ترجیح دارد.</p> <p>قوی‌تر (فتوی است)</p> <p>بسندگی کردن به میزان ناچاری. رجوع کنید به: فع ضرورت</p> <p>وادار کردن شخص به کاری که مایل به انجام آن نیست.</p> <p>گرفتن مال دیگری بدون دلیل و بدون انجام دادن کار و یا پرداخت چیزی در مقابل آن</p> <p>ابزار عیاشی و خوشگذرانی‌های نامشروع؛ مانند تار و طنبور</p> <p>ابزار و وسایلی که هم در راه صحیح شرعی و هم در راه باطل (گناه) کاربرد دارد؛ مثل چاقو</p> <p>توجه داشتن</p> <p>آنچه انسان را از جهل یا شک خارج کرده، موجب غلبه گمان یا اطمینان شود.</p> <p>رجوع کنید به: اماکن تخییر</p> <p>مکانهایی که مسافر می‌تواند در آنها نماز را تمام یا شکسته بخواند (مسجد الحرام، مسجد النبی (ص)، مسجد کوفه و حرم امام حسین «علیه السلام»)</p> <p>داخل کردن داروی مایع در بدن، از طریق مخرج غائط، با ابزار مخصوص. رجوع کنید به: تنقیه</p> <p>مقتدا، پیشوا</p> <p>پیش نماز، کسی که در نماز به او اقتداء کنند.</p> <p>مذهب کسانی که به امامت ائمه‌ی دوازده‌گانه (علیهم السلام) معتقد باشند.</p> <p>آمیختگی، مخلوط شدن</p> <p>خواستن از دیگران و وادار کردن آنها به رعایت احکام شرعی و کارهایی که پسندیده است.</p> <p>گذراندن زندگی</p> <p>خودداری کردن، پرهیز از چیزهایی همچون محرمات احرام، مبطلات روزه و ...</p> <p>مهلت دادن، فرصت دادن</p> <p>اموالی که بدون اجازه، نمی‌توان در آنها تصرف کرد.</p> <p>کارهایی که شارع مقدس راضی به رها کردن آنها نیست و متصدی آنها ولی فقیه یا نماینده‌ی اوست؛ مانند رسیدگی به اموال یتیمان</p> <p>امانتدار، مورد اعتماد</p> <p>دختران و پسران، زنان و مردان</p> <p>خودکشی</p> <p>دو نیم شدن، نصف شدن</p> <p>تغییر ماهیت یک ماده‌ی نجس در اثر جابجایی و از بین رفتن آن ماده؛ مانند انتقال خون انسان به پشه و تبدیل شدن آن به خون پشه</p> <p>عکسبرداری و نمونه‌برداری از داخل بدن</p> <p>بیرون آمدن منی</p> | <p>إقامه‌ی معروف</p> <p>إقباض</p> <p>اقرار</p> <p>اقرّب</p> <p>الاقرب فالاقرب</p> <p>اقوی</p> <p>اكتفا به رفع ضرورت</p> <p>اکراه</p> <p>اکل مال به باطل</p> <p>آلات لهو</p> <p>آلات مشترکه</p> <p>التفات</p> <p>أماره</p> <p>اماکن اربعه</p> <p>اماکن تخییر</p> <p>إماله</p> <p>امام</p> <p>امام جماعت</p> <p>امامیه</p> <p>امتزاج</p> <p>أمر به معروف</p> <p>امرار معاش</p> <p>إمساك</p> <p>امهال</p> <p>اموال محترمه</p> <p>امور حسبيه</p> <p>امین</p> <p>إناث و ذکور</p> <p>انتحار</p> <p>انتصاف</p> <p>انتقال</p> <p>آندوسکپی</p> |
|---|---|

| | |
|--------------|--|
| انزال | آغاز کردن، ایجاد يك اعتبار يا خواسته و مانند آن با لفظ يا غير آن. |
| انشاء | برگشتن، پشيمان شدن، بازگشتن |
| انصراف | چهارپايان اهلی ؛ مانند گاو، گوسفند و شتر |
| انعام | اموالی که به جهت ولایت و رهبری بر امت اسلامی در اختيار امام معصوم «عليهم السلام» يا ناييش می باشد. |
| انفال | پنير مایه |
| انفحه | فسخ شدن خودبخودی عقد، به هم خوردن قرارداد، گسيختن عقد |
| انفساخ عقد | نوعی داروی استنشاقی که از راه بینی استعمال می شود. |
| انفيه | دگرگون شدن ؛ مانند تبديل شدن شراب به سرکه |
| انقلاب | اهمیت دادن |
| اهتمام | غير مسلمانانی که به یکی از ادیان الهی معتقدند و با عهد و پیمان در امان مسلمانان هستند. |
| اهل ذمه | غير مسلمانانی که به یکی از ادیان الهی معتقد باشد و خود را تابع یکی از پیامبران صاحب کتاب بداند ؛ مانند یهودی و مسیحی. |
| اهل کتاب | رجوع کنید به: احکام حکومتی |
| اوامر ولایی | رگهای چهارگانه گردن حیوان. رجوع کنید به: فری اوداج اربعه |
| اوداج اربعه | اوراقی که ارزش مالی دارند ولی پول نیستند مانند اوراق قرضه و اوراق سهام |
| اوراق بهادار | نوعی از اسناد مالی که در معاملات بورسی و بانکی، قابل نقل و انتقال و دارای نرخ باشد ولی دلالت بر مالکیت مشاء چیزی نداشته باشد. |
| اوراق قرضه | با تقوای، کسی است که نه تنها از معاصی، بلکه از شبهات هم بیش از دیگران اجتناب می کند. |
| اورع | جمع وصی. رجوع کنید به: وصی |
| اوصیا | سزاوارتر |
| اولی | صاحبان خون مقتول. رجوع کنید به: ولی دم |
| اولیاء دم | دو یا سه روز قبل یا بعد از عادت (وقتیہ یا عددیہ) که اگر زن در این روزها خون ببیند، باید بنا بر حیض بگذارد هر چند علامت خون حیض را نداشته باشد. |
| ایام استظهار | سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم هر ماه قمری |
| ایام البیض | سه روز بعد از عید قربان (روز یازدهم، دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه) برای کسانی که در سرزمین منی هستند. |
| ایام تشریق | اعیاد و مناسبتهای مذهبی ؛ مانند میلاد معصومین (عليهم السلام) |
| ایام متبرکه | روزهایی که زن از حیض و استحاضه و یا نفاس پاک می باشد. |
| ایام نقاء | هر نوع قرار یا نقض قراری که یکجانبه باشد (یعنی نیاز به قبول دیگری نداشته باشد) ؛ مانند طلاق. |
| ایقاع | قسم شوهر بر ترك عمل زناشویی با همسر دائمی خود (بیش از چهار ماه یا برای همیشه) |
| ایلاء | اقرار و اعتقاد به اسلام (یعنی توحید و نبوت پیامبر اکرم «صلی الله علیه وآله») همراه با اعتقاد به امامت و ولایت ائمه اطهار (عليهم السلام) |
| ایمان | |

واژه و اصطلاح

تعریف و توضیح

| | |
|---|--|
| <p>چاه مقابل حق عمل باطل: کاری که برخی از اجزاء یا شرائط لازم آن مفقود است و اثر متوقع از آن حاصل نمی شود. دختری که شوهر نکرده است، دختری که پرده بکارتش زایل نشده است. بطور یکسان، برابر کسی که به سن بلوغ رسیده است. آنچه تحقق یافته است. آنچه امکان تحقق آن هست؛ اما تاکنون محقق نشده است. زمینهایی که بهره برداری نشده اند. قرص کامل ماه ایجاد سنت یا اعتقاد خلاف شرع و اسلام جایگزین، جانشین</p> <p>تیممی که جایگزین غسل می شود. تیممی که جایگزین وضو می شود. به گاو و شتر گویند (بحث کفاره محرمات احرام) روشن، آشکار؛ آنچه معنایش سریع به ذهن آید. کسی که چیزی برگردن او نیست. فارغ شدن و پاک شدن ذمه ی انسان از آنچه بر عهده ی او بوده است. برگه ی مخصوصی است که بدهکاران بابت بدهی خودشان آن را امضاء می کنند. برد پارچه ای از پشم شتر که در یمن بافته می شده است.</p> <p>غلام و کنیز مخفف «بسم الله الرحمن الرحيم» پوست به فرج (آلت تناسلی زن) اطلاق می شود. شکم نسل بطن اول: فرزندان بطن دوم: نوه ها، فرزندزادگان بطن سوم: نتیجه ها، نوه زادگان بطن سابق: نسل قبلی بطن لاحق: نسل بعدی</p> | <p>بئر باطل باکره بالسویه بالغ بالفعل بالقوه بایر بدر بدعت بَدَل بدل از غسل بدل از وضو بُدنه بدیهی برئ الذمه برائت ذمه برات بُرد (برد یمنی - برد پارچه ای از پشم شتر که در یمن بافته می شده است) عدنی) برده بسمله بَشَره بُضع بطن بطن اول: فرزندان بطن دوم: نوه ها، فرزندزادگان بطن سوم: نتیجه ها، نوه زادگان بطن سابق: نسل قبلی بطن لاحق: نسل بعدی</p> |
|---|--|

| | |
|---|--|
| بطناً بعد بطن: نسلی پس از نسل دیگر رجوع کنید به: مبطنون این تعبیر در حکم فتواست. این تعبیر در حکم فتواست. مزار ائمه و بزرگان دین بقاع متبرکه: اماکن مقدّس دوشیزگی. رجوع کنید به: باکره آنچه که تاکنون از آن بهره برداری نشده است، دست نخورده شهرهای فوق العاده بزرگ. آنکه فرزند و فرزندزادهای ندارد. متوفای بدون ورثه رسیدن به حد تکلیف که با ظهور یکی از علائم سه‌گانه‌ی آن مشخص می‌شود. رجوع کنید به: علائم بلوغ به طور معمول، مطابق نظر عرف رجوع کنید به: تهمت حیوان چهارپایی که درنده نباشد. اموال عمومی، اموال دولت اسلامی رجوع کنید به: مَبیت شالوده و اساس اسلام فروش، معامله بیع شرط: بیعی است که در متن عقد شرط شود که هرگاه بایع، تمام یا بخشی از قیمت را در مدت معین به مشتری بازگرداند، حق فسخ داشته باشد. بیع مثل به مثل: مبادله کردن دو چیز هم جنس؛ مانند مبادله ی گندم با گندم. نوعی بازی که با گوی و چوگان و بر روی میز انجام می‌شود. رجوع کنید به: قمار شاهدانی که شهادت آنها می‌تواند يك امر را اثبات کند . | بَطْن بعید است بعید نیست بقعه (بقاع) بکارت بکر بلاد کبیره بلا عقب بلا وارث بلوغ به نحو متعارف بهتان بهیمه بیت المال بیتوته بیضة الاسلام بیع بیلیارد بینه |
|---|--|

واژه و اصطلاح

فلزی سفید رنگ و گران قیمت که از جنس طلا نیست ولی بعضی از خواص آن را داراست.

پلاتین

درصدی که به عنوان پاداش خرید از سوی فروشنده به مسؤل خرید تعلق می‌گیرد ؛ خواه از همان پول باشد یا از پول فروشنده

پورسانت

واژه و اصطلاح

تعریف و توضیح

| | |
|--|--------------|
| به تأخیر انداختن | تأجیل |
| ادا کردن | تأدیه |
| کسی که از روی معصیت نماز نمی‌خواند. | تارك الصلوة |
| تلف کننده | تالف |
| تلف شده | |
| دردها، رنجه‌ها | تألمات |
| تألمات روحی: پریشانی و افسردگی روحی | تامّ الاجزاء |
| آنچه تمامی اجزای آن فراهم باشد. | تامّ الخلقه |
| آنچه خلقت او، کامل و طبیعی است. | تبانى |
| پیمان بستن پنهانی | تبدیر |
| تلف، تباهی، بیهوده خرج کردن | تبرّع |
| انجام دادن کاری با قصد قربت و بدون چشم داشت یا اجبار. | |
| جمع تبرّع. رجوع کنید به: تبرّع | تبرّعات |
| خنده بدون صدا، لبخند | تبسم |
| باطل بودن معامله در بخشی از ثمن یا مثنی | تبعض صفة |
| پاك شدن چیز نجسی به تبع پاك شدن چیز نجس دیگر؛ مانند پاك شدن ظرف سرکه به تبعیت از پاك شدن شرابی که به سرکه تبدیل شده است. | تبعیت |
| تبعیت فرزند از پدر در قصد توطن | |
| نیم خیز نشستن مأوموم در حال تشهد إمام | تجافی |
| آشکار کردن، علنی نمودن | تجاهر |
| تجاهر به فسق: فسق و فجور علنی | |
| از سرگیری احرام | تجدید إحرام |
| دوباره ازدواج کردن | تجدید فراش |
| اقدام به انجام یا ترك کاری با نیت معصیت | تجرى |
| تفحص و جستجو کردن، جاسوسی کردن | تجسس |
| زیور بستن | تجمات |
| مال و اثاثیه گرانبها | |
| تدارك مقدمات چیزی | تجهیز |
| تجهیز میت: یعنی تدارك اموری همچون غسل، حنوط، کفن و ... | |
| جایز شمردن، اجازه دادن | تجویز |
| زیر چانه، قسمتی از عمامه که زیر گلو آویخته می‌شود. | تحت الحنك |
| سنگ چین کردن، علامتگذاری اراضی موات، پیش از آباد کردن آنها | تحجیر |
| خوار کردن و پست شمردن دیگری | تحقیر |

| | |
|--|--------------------------|
| مشاهده امری برای ادای شهادت در وقت لزوم | تحمل شهادت |
| سرگردان شدن | تخیر |
| رجوع کنید به: نرد | تخته نرد |
| سرپیچی و نافرمانی | تخطی |
| رهایی از ربای دریافت شده با پرداخت مال به صاحب آن و یا طلب رضایت وی و یا راههای دیگر | تخلص از نزول و ربا |
| بول و غائط کردن | تخلی |
| پرداخت کردن خمس مال | تخمیس |
| درمان کردن، معالجه نمودن | تداوی |
| پنهان نمودن عیب (در ازدواج و خرید و فروش کالا) یا چیزی را برخلاف (بهتر از) واقع نشان دادن | تدلیس |
| تذکری که بصورت دستور باشد (امر به معروف) | تذکر آمرانه |
| رجوع کنید به: ذبح شرعی | تذکیه |
| حیوانی که به طریقه شرعی ذبح شده باشد. | تذکیه شده |
| کشتن حیوان دارای خون جهنده، با رعایت ضوابط شرعی | تذکیه‌ی شرعی |
| حرکات سریعی که بیننده را به اشتباه بیاندازد. | تردستی |
| رضایت طرفین معامله | تراضی |
| چرخاندن صدا در گلو | ترجیع |
| جواز، اجازه در انجام یا ترك کار | ترخیص |
| دارایی میت در هنگام فوت. رجوع کنید به: ارث | ترکه |
| رجوع کنید به: محرمات احرام | تروك احرام |
| تفکر در موارد مشکوک نماز (رکعات یا أفعال آن) ، برای رفع شك | تروى |
| وجود دو تکلیف همزمان ؛ بطوریکه انجام هر کدام موجب ترك دیگری شود. | تزاحم |
| فریب دادن، گول زدن | تزویر |
| ملایمت، مدارا، چشم پوشی | تسامح |
| قاعده تسامح یا تسامح در ادله سنن: حکم به استحباب یا ترتب ثواب بر اعمالی که دلیل آنها ضعیف بوده و مورد اطمینان کامل نیست. | تسبیحات اربعه |
| ذکر سبحان الله و الحمد لله و لا إله الا الله و الله أكبر | تسبیحات |
| فاطمه 34 مرتبه الله اکبر، 33 مرتبه الحمد لله و 33 مرتبه سبحان الله | زهرا (سلام الله علیها) |
| خود را پوشاندن | تستر |
| سرایت کردن، منجر شدن | تسرى |
| دریافت کردن | تسلم |
| سلام دادن | تسلیم |
| سلام نماز | |
| تحويل دادن | |
| تسلیم شدن در جنگ | تسمیه |
| نام گذاری کردن، جاری کردن نام خدا بر زبان | تسویلات |
| دامها، چیزهایی که موجب گمراهی می شود. | |
| خود را مانند دیگری کردن | |

| | |
|---|---|
| <p>پاره پاره کردن بدن مرده ، برای کسب آگاهیهای پزشکی و... شریک کردن و شرکت دادن دیگری پیروی، متابعت، دنبال کردن تشییع جنازه: دنبال جنازه رفتن گواهی نمودن، تایید کردن</p> | <p>تشبّه تشریح تشریک تشییع تصدیق</p> |
| <p>بکار گرفتن چیزی و استفاده از آن تصرف انتفاعی: استفاده از منافع مال و باقی گذاشتن اصل آن تصرف مالکانه: استفاده‌های که فقط از طرف مالک امکان دارد. تصرف عدوانی: تصرف بدون رضایت مالک تصرف مادی: تصرف در عین مال ؛ بطوری که وصف یا جزء و یا تمام آن مال تلف شده و یا تغییر کند. تلف کردن، تباه ساختن پاک کردن متنجس با یکی از مطهّرات شرعیه ؛ مانند شستن دست نجس با آب کر انجام دادن کار با قصد عبادت و نیکی پی در پی آمدن زیاده روی، ستم کردن، دست درازی درست کردن، اصلاح نمودن. تخفیف دادن شهادت دادن بر عدالت کسی دشوار شدن رجوع کنید به: تعسّر عذر و دلیل آوردن به آداب و اخلاق بادیه نشینان درآمدن، بادیه نشینی تعرب بعد الهجرة: حشر و نشر با جهال پس از اسلام آوردن مجازاتی که مقدار و کیفیت آن توسط حاکم شرع معلوم می‌گردد. (در مقابل حدّ) دشواری، سختی دست درازی کردن پرداختن به يك کار خواندن قرآن، ادعیه و اذکار مخصوص پس از اتمام نماز. بهانه جویی کوتاهی کردن مشروط بودن به چیزی دیگر از روی عمد کاری را انجام دادن به تأخیر انداختن فهم و درک یکدیگر کوتاهی کردن ؛ مسامحه نمودن. (در مقابل افراط) رهایی، خارج شدن از چیزی واگذار کردن برداشتن مال یا پول از کسی که حق انسان را گرفته و از دادن آن امتناع می‌کند.</p> | <p>تصرف تصبیع تطهیر تطوّع تعاقب تعدّی تعدیل تعدّر تعرب تعزیر تعسّر تعرّض تعقیب نماز تعلل تعلیق تعمّد تعویق تفاهم تفریط تقصّی تفویض تقاصّ</p> |

| | |
|--|---|
| <p>تقسیم کردن مال، قسط بندی کردن</p> <p>کوتاه کردن مقداری از ناخن یا موی سر در اعمال حج و عمره</p> | <p>تقسیت</p> <p>تقصیر</p> |
| <p>متراکم نمودن بخار جهت تبدیل آن به مایع</p> <p>حیله زدن، حقه زدن</p> <p>تبعیت از فتوای مجتهد و عمل نمودن به آن</p> <p>تقلید ابتدائی: تقلید برای اولین بار</p> <p>بقاء بر تقلید میت: ادامه تقلید از مرجعی که دیگر زنده نیست.</p> <p>تبعیض در تقلید: تقلید از چند مجتهد در ابواب مختلف فقه</p> <p>هماهنگ شدن با عقاید کفار یا مخالفین در گفتار یا کردار از روی ناچاری</p> <p>تقیه مداراتی: تقیه به منظور حفظ وحدت مسلمین</p> <p>ذکر «الله اکبر» به قصد شروع نماز</p> <p>قرار دادن دستها بر روی هم در حال نماز</p> <p>گدایی کردن</p> <p>ه عهده گرفتن، تضمین کردن. رجوع کنید به: کفالت</p> <p>پرداخت کفاره</p> <p>نسبت کفر دادن به دیگری</p> <p>اشتباه شدن</p> <p>مشغول شدن به کاری</p> <p>لبیک گفتن هنگام مُحرم شدن در حج و عمره</p> <p>لذت بردن</p> <p>نابودی، هلاک</p> <p>وارد کردن نطفه ی مرد به رحم زن و یا ترکیب کردن نطفه زن و مرد در خارج از رحم و رشد دادن آن در آزمایشگاه</p> <p>بهره ی جنسی بردن از همسر</p> <p>رجوع کنید به: حج تمتع – عمره تمتع</p> <p>مسخره کردن، ریشخند</p> <p>سر و سامان دادن به کارها</p> <p>توانایی</p> <p>آمادگی زن برای کامجویی همسر</p> <p>چیزی را مالک شدن</p> <p>تملك به ضمان: برداشتن و مالک شدن يك چیز مجهول المالك (با شرایط خاص) ، با این نیت که در صورت پیدا شدن صاحبش، قیمت آن را به او بپردازد.</p> <p>کسی را مالک چیزی کردن</p> <p>لزوم عقد و مشروط نبودن آن</p> <p>پیشگویی از حوادث و اتفاقات زندگی انسان، با استفاده از اوضاع و احوال ستارگان</p> <p>مبادله کردن سفته با مبلغی کمتر از اعتبار آن</p> <p>تأیید کردن، اجازه دادن</p> <p>کم شمردن، کوچک شمردن</p> | <p>تقطیر</p> <p>تقلب</p> <p>تقلید</p> <p>تقیه</p> <p>تکبيرة الإحرام</p> <p>تکثف</p> <p>تکدی</p> <p>تکفل</p> <p>تکفیر</p> <p>تلبس</p> <p>تلبیه</p> <p>تلذذ</p> <p>تلف</p> <p>تلقیح مصنوعی</p> <p>تمتع</p> <p>تمسخر</p> <p>تمشیت امور</p> <p>تمکن</p> <p>تمکین</p> <p>تملك</p> <p>تملیک</p> <p>تنجیز</p> <p>تنجیم</p> <p>تنزیل سفته</p> <p>تنفیذ</p> <p>تنقیص</p> |

| | |
|---|--------------------|
| سهل انگاری | تھاون |
| به دروغ، نسبت بد به دیگری دادن، افترا | تہمت |
| آماده بودن، مهیا شدن | تہیأ |
| تحريك، برانگیختن | تہییج |
| به یکدیگر توصیه کردن | تواصی |
| بازگشت و پیشمانی از گناه و ترك آن | توبہ |
| وداع کردن | تودیع |
| سپردن چیزی به کسی | تورک |
| نشستن بر روی ران چپ، و گذاشتن روی پای راست به کف پای چپ در حال تشهد و بین دو سجده | تورہ |
| صحبت کردن بگونه ای که شنونده معنای ظاہری را بفہمد؛ ولی گوینده معنای خلاف ظاہر را ارادہ کند. | |
| نزدیکی جستن، وسیلہ قرار دادن | توسل |
| وکیل قرار دادن | توکیل |
| پذیرفتن وکالت از طرفین عقد | تولی طرفین |
| سرپرستی امور موقوفات. رجوع کنید به: متولی | تولیت |
| یازدن کف دستها به خاک، سنگ و مانند آن، و مسح پیشانی و پشت دستها با ترتیب خاص | تیمم (بدل از وضوء) |
| | غسل |
| تیممی است کہ قسمتی از مسح آن روی جبیرہ است. رجوع کنید به: جبیرہ | تیمم جبیرہ ای |

واژه و اصطلاح

| | |
|-------|---|
| ثلث | يك سوم از هر چیزی ثلث ترکه: يك سوم از ترکه میت پس از ادای دیون |
| ثلثان | دو سوّم ثلثان شدن آب انگور: جوشیدن آن به قدری که دو سوم آن بخار شود و يك سوم باقی بماند. |
| ثمره | محصول و میوه |
| ثمن | عوض و قیمت کالا ثمن کلی: ثمنی که مصادیق و افراد متعدد دارد. ثمن مسمّی: قیمت و عوضی که در ضمن عقد بیع، معین گشته است. ثمن مثل: قیمتی که مردم حاضرند در بازار در برابر يك کالا بپردازند. ثمن مؤجّل: قیمت و عوضی که ادای آن تا زمان مشخصی به تعویق افتاده است. |
| ثمن | يك هشتم |
| ثیب | شخصی که ازدواج کرده است. (ثیبة: زن ازدواج کرده) |

واژه و اصطلاح

تعریف و توضیح

| | |
|--|--|
| <p>ستمگر، پایمال کننده حق و عدالت زخمی که به داخل بدن می‌رسد. جبران کننده آنکه در قرارداد جعاله اعلام می‌کند هر کس برای او کار مشخصی را انجام دهد، اجرت معینی خواهد داشت. جنایتکار، آنکه مرتکب جنایت شده است. بی اطلاع، نادان جاهل قاصر: کسی که اصلاً متوجه جهل خود نیست و یا راهی برای برطرف کردن جهل خود ندارد. جاهل مقصر: کسی که متوجه جهل خود بوده و راههای رفع جهالت خود را هم می‌داند ؛ ولی در آموختن تکالیف کوتاهی می‌کند. جاهل به حکم: کسی که حکم مسأله را نمی‌داند. جاهل به موضوع: کسی که از موضوع حکم بی‌اطلاع است. عملی که انجام آن حرام نیست. چیزی است که با آن زخم و شکستگی را می‌بندند. پارچه یا دویایی است که روی زخم و مانند آن می‌گذارند. رجوع کنید به: جد قسم خوردن به منظور اثبات یا نفی چیزی. رجوع کنید به: محرمات احرام</p> | <p>جائر جائفه جابر جاعل جانی جاهل جایز جبیره جدال جدل جذام جرح جُرْح جزیه جُعاله جُعَل جفت جَلال (جَلاله) جماع جمرات جمع بین اختین جنابت</p> |
| <p>یک نوع بیماری است که باعث بی‌حسی بعضی اعضای بدن (دست و صورت) و فساد آنها می‌شود. نسبت عدم عدالت به کسی دادن یا تضعیف کردن او باطل کردن شهادت جراحت، زخم مالی که از کافر دمی در قبال زندگی در قلمرو اسلام اخذ می‌شود. تعهدی است که طی آن شخص اعلام می‌کند که هر کس برای او کار مشخصی را انجام دهد، اجرت معینی خواهد داشت ؛ مثلاً اعلام می‌کند که اگر کسی گمشده ی مرا پیدا کند، فلان مبلغ به او می‌دهم. به کسی که این قرار را می‌گذارد (جاعل) و به کسی که به آن عمل می‌کند (عامل) می‌گویند. مال معین شده در عقد جعاله عضو رابط بین جنین و رحم مادر است که جنین بواسطه‌ی آن تغذیه می‌کند. حیوان حلال گوشتی که به خوردن نجاست عادت کرده است. مقاربت، آمیزش جنسی سه ستون سنگی معروف در منی است و حجاج باید در روزهای یازدهم و دوازدهم ذی الحجه به آنها سنگ بزنند (جمع جمره) دو خواهر را به همسری داشتن حالتی است که بعد از جماع یا خروج منی ، بر شخص عارض می‌شود . رجوع کنید</p> | |

| | |
|---|---------------------|
| به: جن کسی که جماع کرده یا منی از او خارج شده باشد. | جُنُب |
| جهاد ابتدایی: نبردی که به قصد هجوم بر دشمن و با فرمان امام (علیه السلام) یا نائب او انجام گیرد. | جهاد |
| جهاد دفاعی: نبرد و پیکار برای مقابله با هجوم دشمن به سرزمینهای اسلام | |
| جهاد اکبر: مبارزه با هوای نفس | |
| جهاد اصغر: پیکار و جنگیدن در راه خدا | |
| با صدای بلند قرائت کردن (در مقابل اخفات) | جهر |
| سخن گفتن بطور عمومی (در مقابل سِر) | |
| انجام دادن عمل بصورت آشکار (در مقابل خفاء) | |
| نمازی که در آن، حمد و سوره باید با صدای بلند خوانده شود (نمازهای صبح، مغرب و عشا) | جهری (نماز جهری) |
| ندانستن و بی اطلاع بودن | |
| جهل مرکب: آن است که شخص نمی داند و متوجه نیست و می پندارد که می داند. | جهل |

واژه و اصطلاح

گفتگو در هنگام خرید برای کم یا زیاد کردن قیمت کالا

چانه زدن

واژه اصطلاح

تعریف و توضیح

| | |
|---|---|
| <p>روضه مشرفه حرم امام حسین «علیه السلام» (برخی از رواقها اطراف هم در حکم حائر است) زنی که در حال حیض است.</p> <p>رجوع کنید به: حاکم شرع</p> <p>مجتهد جامع الشرایط، ولی فقیه و رهبر مسلمین</p> <p>مجتهدی که شرعاً حق حکم کردن داشته باشد.</p> <p>وقف کردن اموال برای همیشه</p> <p>رجوع کنید به: حبس مؤبد</p> <p>اموالی همچون قرآن، انگشتر، لباس که با فوت پدر به پسر بزرگتر تعلق می‌گیرد.</p> <p>حجی که عمره آن بعد از آن انجام می‌شود و حاجی قربانی خود را نیز با علامت خاصی مانند بریدن گوش معین نمی‌کند. چنین حجی بر کسانی واجب است که در فاصله 8 فرسخی کعبه زندگی می‌کنند.</p> <p>حجی که نائب از شهر منوب عنه برای سفر حج حرکت می‌کند.</p> <p>حجی که نائب از میقات متعهد آن می‌شود.</p> <p>گرفتن خون از بدن بطریق مخصوص</p> <p>حج واجب، حجی که در طول عمر، یک بار بر افراد مستطیع واجب می‌شود.</p> <p>زیارت خانه خدا و اعمال مربوط به آن</p> <p>حج صروره: انجام اعمال حج واجب برای اولین بار. رجوع کنید به: صروره</p> <p>حج بذلی: حجی که با بخشیدن هزینه سفر (از سوی دیگری) واجب می‌گردد.</p> <p>حج نیابی: حجی که به نیابت از دیگری انجام شود. انجام مناسک حج به نیابت از دیگری. منع از تصرف در اموال</p> <p>مکانی به شکل نیم دایره با دیواری به ارتفاع 3 / 1 متر که در جانب شمالی کعبه قرار دارد و مدفن اسماعیل، هاجر و چند تن از پیامبران است.</p> <p>سنگ سیاهی که از بهشت آمده و در رکن حجر الأسود کعبه نصب شده است.</p> <p>هر امری که وضو را باطل کند؛ مانند خروج بول و غائط</p> <p>هر امری که باعث وجوب غسل شود؛ مانند جنابت و مس میت</p> <p>مجازات است که خداوند میزان آن را برای بعضی گناهان تعیین کرده است. (در مقابل تعزیر)</p> <p>مکانی که در آنجا آخرین خانه‌های شهر دیده نمی‌شود و اذان آن هم به گوش نمی‌رسد.</p> <p>ممنوع</p> <p>آنچه که شرع آن را ممنوع می‌داند و کاری که اسلام آن را منع کرده و ارتکاب آن گناه است.</p> <p>رجوع کنید به: حرمت ابدی</p> <p>مشقت، سختی و دشواری؛ به طوری که معمولاً قابل تحمل نباشد.</p> <p>منطقه وسیعی از مسجد الحرام با حدود معین که سرزمینی امن برای انسانها و حیوانات است.</p> <p>منع همیشگی ازدواج</p> | <p>حائر</p> <p>حائض</p> <p>حاکم اسلامی</p> <p>حاکم شرع</p> <p>حبس مؤبد</p> <p>حبس مخلد</p> <p>حبوه</p> <p>حج افراد</p> <p>حج بلدی</p> <p>حج میقاتی</p> <p>حجامت</p> <p>حَجَّة الاسلام</p> <p>حجّ</p> <p>حَجْر</p> <p>حجر اسماعیل</p> <p>حَجْر الاسود</p> <p>حدث أصغر</p> <p>حدث أكبر</p> <p>حدّ</p> <p>حدّ ترخص</p> <p>حرام</p> <p>حرام مؤبد</p> <p>حَرَج</p> <p>حرم مکه</p> <p>حرمت ابدی</p> |
|---|---|

| | |
|--|--|
| <p>محوطه و محدوده‌ی اطراف هر چیز؛ مانند حریم خانه (مکانی که حمایت و دفاع از آن واجب باشد)</p> <p>حریم عرفی: آنچه عرف آن را حریم می‌داند. معین شدن وارث‌های متوفی</p> <p>سهم ولایت و سرپرستی طفل، به منظور نگهداری و تربیت او وطن، محل اقامت (در مقابل سفر)</p> <p>حق الله: تکلیفی که در صورت سرپیچی از آن، مکلف در برابر خداوند مسؤول است؛ مانند نماز و روزه حق الناس: حق اشخاص دیگر که با اتلاف، اضرار و دین بر گردن مکلف می‌آید، و سقوط آن وابسته به رضایت صاحب حق است.</p> <p>حق التحجیر: حقی که به سبب سنگ‌چینی و مانند آن به دور زمین بایر، برای شخص پدید می‌آید. حق خیار: رجوع کنید به: خیار</p> <p>حق الماره: حقی است که به موجب آن، رهگذر هنگام عبور از کنار درخت میوه یا زراعت بتواند مجاناً و بدون اذن مالک از آن بخورد.</p> <p>حق التولیه: حق الزحمه‌ی متولی سهم الارث، میزان سهم هر یک از ورثه حق مؤلف کتاب، مزد و اجرت نوشتن کتاب دستمزد، اجرت عمل اجرت مزایایی که بخاطر داشتن فرزند و همسر به فرد تعلق می‌گیرد. دستور شرع حکم قاضی در موارد نزاع و مانند آن امر و دستور ولی فقیه در مسائل مربوط به اداره کشور اسلامی و اموری که به عموم مسلمین ارتباط دارد. (در مقابل فتوی)</p> <p>حکمی که بدون واسطه به فعل مکلف تعلق می‌گیرد و وظیفه مکلف را در انجام دادن یا ندادن آن مشخص می‌کند؛ مانند وجوب و حرمت حکمی که با واسطه به فعل مکلف تعلق می‌گیرد؛ مانند زوجیت، طهارت و نجاست، صحت و بطلان که به اشخاص و اشیاء تعلق می‌گیرد. حکمی که در شرایط خاص مانند اضطرار مرض عسر و حرج و مانند آن برای مکلف جعل می‌شود. حلال بودن، مباح بودن جنین، طفل در شکم مادر مخالفت، شکستن حَث نذر: خلاف نذر عمل کردن مالیدن کافور به بدن مرده إرجاع طلبکار به شخصی دیگر برای دریافت طلبش در اختیار گرفتن یکی از مباحات عامه (یکی از اسباب ملکیت اموال مباح)؛ مانند شکار حیوانات قاعدگی، عادت ماهیانه‌ی زنان شیوه‌هایی که به وسیله‌ی آنها معامله ربوی، یک معامله‌ی صحیح جلوه داده شود.</p> | <p>حریم</p> <p>حصر وراثت</p> <p>حصّه</p> <p>حضانة</p> <p>حَضْرَة</p> <p>حق</p> <p>حق الارث</p> <p>حق التألیف</p> <p>حق الزحمه</p> <p>حق العمل</p> <p>حق تأهل</p> <p>حکم</p> <p>حکم تکلیفی</p> <p>حکم وضعی</p> <p>حکم ثانوی</p> <p>حلیت</p> <p>حمل</p> <p>حَث</p> <p>حنوط</p> <p>حواله</p> <p>حیازت</p> <p>حیض</p> <p>حیل فرار از ربا</p> |
|--|--|

واژه و اصطلاح

تعریف و توضیح

| | |
|--|------------------|
| بیش از انتظار، غیرعادی، عجیب | خارق العاده |
| این تعبیر در حکم فتوا می‌باشد. | خالی از قوت نیست |
| این تعبیر در حکم فتوا می‌باشد. | خالی از وجه نیست |
| پلیدی؛ نجاست | حَبَث |
| کارشناس | خُبْرَه |
| ناخوشایند، پلید | خبیث |
| بریدن غلاف سر آلت تناسلی مرد | ختنه |
| فریب، نیرنگ | خدعه |
| رجوع کنید به: خدعه | خدیعه |
| مالیات | خراج |
| نوعی مالیات که از بهره و محصول زمین گرفته می‌شود. | |
| اندازه‌گیری تضمینی | حَرَص |
| | خسارت |
| از دست دادن سرمایه، زیان کردن | خسوف |
| ماه گرفتگی | خصال کفاره |
| اموری که شخص باید بابت کفاره انجام دهد. | خصوصیات |
| ویژگیها، مشخصات | خلع ید |
| عزل کردن و برکناری کسی که از تصرف در اموال و یا امور | خمس |
| یک پنجم مازاد درآمد سالیانه و همچنین بعضی از اموال خاص که باید با قصد قربت آن را به نایب امام | |
| (علیه السلام) داد و یا نیمی از آن را به نایب امام و نیم دیگر را با اجازه او به سادات نیازمند داد. | خنثی |
| آنکه مرد یا زن بودن او مشخص نیست. | خنزیر |
| خوک | خوارج |
| کسانی که بر امام معصوم (علیه السلام) خروج کنند و علیه او قیام نمایند؛ مانند خوارج نهروان | خوف |
| ترس، هراس، واهمه | خوف ضرر |
| احتمال زیان و خسارت مالی و یا جانی | خون جهنده |
| خون حیوانی است که وقتی رگ آن را ببرند، خون از آن پاشد. | خیار |
| حق فسخ معامله | |
| خیار تأخیر: اگر معامله‌ای انجام گیرد و مشتری تمام قیمت کالا را نپردازد و فروشنده نیز جنس را | |
| تحویل ندهد، این معامله تا سه روز لازم الاجرا است؛ لکن بعد از گذشت سه روز چنانچه مشتری قیمت | |
| کالا را پرداخت نکرد، فروشنده می‌تواند معامله را فسخ کند. البته اختیار فسخ مشروط بر این است که | |
| تأخیر در ضمن عقد، شرط نشده باشد. (این خیار مخصوص فروشنده است) | |
| خیار تخلف شرط: حق فسخ معامله‌ای است که به واسطه عمل نکردن به شرط ضمن عقد، برای | |
| مشروطه له ایجاد می‌شود. | |
| * خیار تخلف شرط: خیاری که در اثر تخلف خریدار یا فروشنده نسبت به شرط ضمن عقد حاصل می | |

شود.

خيار تبعض صفة: خيارى است كه در اثر تبعض صفة برائى خريدار حاصل مى گردد. رجوع كنيد

به: تبعض صفة

خيار حيوان: اختيار فسخ معامله برائى خريدار حيوان به مدت سه روز

خيار رؤيت: حق فسخ معامله اى كه در آن كالائى غايب معينى با اوصاف معامله شود، ولى در هنگام تحويل آن اوصاف را نداشته باشد.

خيار شرط: نوعى اختيار فسخ است كه در ضمن عقد، شرط شده باشد.

خيار عيب: اختيار فسخ معامله به واسطه عيب موجود در مال معامله شده.

خيار غبن: خيارى است كه بواسطه گران خريدن جنسى يا ارزان فروختن آن، برائى هر كدام از خريدار يا فروشنده به وجود مى آيد، به شرط آنكه عرفاً اختلاف قيمت زياد بوده و جاهل به قيمت باشند.

خيار مجلس: اختيار فسخ معامله كه مختص به خريدار و فروشنده و در مجلس معامله است.

واژه و اصطلاح

| | |
|------------|---|
| دائر مدار | وابسته، مربوط |
| دائمه | زنی که طی عقد دائم به همسری مردی درآمده است. |
| دائن | طلبکار، بستانکار |
| دائّه | حیوان چهارپا |
| دارالاسلام | سرزمین اسلام، جایی که اکثریت اعضای آن مسلمان هستند. |
| دارالحرب | بلاد کفار را گویند که با مسلمانان پیمان ندارند. |
| داعی | انگیزه، اراده |
| دُبُر | پشت (کنایه از نشیمنگاه است) . |
| درهم شرعی | سکه‌ای نقره به وزن تقریبی 52 / 2 گرم |

| | |
|------------|---|
| دستگردان | گرفتن خمس و بخشیدن یا قرض دادن آن توسط متولی خمس یا مرجع تقلید به کسی که خمس بر گردن اوست و توانایی پرداخت آن را ندارد. |
| دعوی | ادّعا |
| دفاع | مقاومت در برابر دشمن |
| دلال | واسطه، کسی که واسطه بین خریدار و فروشنده باشد. |
| دم | خون |
| دماء ثلاثه | خون حیض، استحاضه و نفاس |
| دمل | جراحت |
| دنبلان | تخم گوسفند |
| دهری | دسته‌ای از کفار که عقیده به جهان آخرت ندارند و معتقد به بقاء دنیا (دهر) هستند. |
| دین | بدهکاری، قرض |
| دینار شرعی | سکه طلا به وزن يك مثقال شرعی (6 / 3 گرم) |
| دیه | مالی که برای جبران خون مسلمان یا نقص بدنی او پرداخت می‌شود. |

واژه اصطلاح

تعریف و توضیح

| | |
|---|----------|
| ذبح کننده. رجوع کنید به: ذبح | ذبح |
| رجوع کنید به: ذبح شرعی | ذبح |
| کشتن حیوان دارای خون جهنده، با رعایت ضوابط شرعی | ذبح شرعی |
| حیوانی که با دستور شرعی ذبح شده باشد. | ذبیحه |
| بخشی از دست انسان (از آرنج تا نوک انگشتان) | ذراع |
| نوعی واحد اندازه گیری مسافت، به طول تقریبی 48 سانتی متر | ذریه |
| نسل انسان از دختر و پسر | ذکر |
| آلت تناسلی مرد یا حیوان نر / مذکر | ذکر |
| هر آنچه انسان را به یاد خدا بیاندازد. | ذکر |
| ذکر نماز: آنچه در رکوع، سجده، قنوت و... گفته می شود | ذمه |
| عهده | ذمه |
| بر ذمه گرفتن: به عهده گرفتن | ذمی |
| رجوع کنید به: کافر ذمی | ذمی |
| طلا | ذهب |
| کسی که مال را تحت تصرف خود دارد. | ذوالید |
| صاحب | ذی |
| ذی حق: صاحب حق | ذی |
| ذی الخيار: کسی که دارای حق خیار است رجوع کنید به: خیار | ذی |
| ذی رحم: خویشاوند | ذی |
| ذی الید: کسی که مالی را تحت تصرف دارد. | ذی |

تعریف و توضیح

واژه واصطلاح

| | | |
|---|-----------|--|
| | رؤیت هلال | |
| دیدن ماه شب اول | راتب | |
| ثابت، همیشگی | | |
| امام راتب: امام جماعت ثابت مسجد راتب | راجح | |
| پسندیده، بهتر (در مقابل مرجوح) | راشی | |
| رشوه دهنده. رجوع کنید به: رشوه | راکد | |
| ساکن | | |
| آب راکد: آبی که جریان ندارد و از زمین نمی‌جوشد؛ مانند آب حوض | راهن | |
| آنکه مالی را نزد دیگری گرو می‌گذارد. | ریا | |
| فزون و زیاده | | |
| ربای معاملی (معاوضی): معامله‌ای که در آن دو کالای هم جنس مکیل یا موزون مبادله می‌شوند و یک طرف دارای افزوده است. (هم جنس، مکیل، موزون) | | |
| ربای قرضی: قرضی است که در ضمن عقد قرض برای طلبکار، اضافه‌ای شرط شود و یا بر آن توافق شده باشد. | ربائب | |
| جمع ربیبه. رجوع کنید به: بیبه | ربح | |
| | ربح سنه | |
| منفعت، سود ربح | | |
| در آمد انسان در طول سال | ربیبه | |
| دختر همسر از شوهر سابقش | رجحان | |
| برتری | رجعی | |
| رجوع کنید به: طلاق | رجم | |
| سنگسار کردن؛ نوعی مجازات اسلامی که در آن گناهکار را در خاک می‌کنند و بر او سنگ می‌اندازند. | رجوع | |
| بازگشتن | | |
| رجوع به کفایت: داشتن شغل یا مال یا راه کسب دیگری که پس از بازگشت از حج برای زندگانی به سختی و مشقت نیفتد. | | |
| رجوع در عدّه طلاق: هر گونه رفتار و گفتار شوهر با همسرش در مدت عدّه‌ی طلاق رجعی که نشانه تمایل و علاقه وی به بازگشت به زندگی زناشویی باشد. | رحم | |
| رجوع از شهادت: ادعای شاهد، مبنی بر دروغ بودن یا اشتباه کردن نسبت به شهادتی که داده است. | | |
| خویشاوندی. رجوع کنید به: صله‌ی رحم | رداء | |
| جایگاه جنین در شکم مادر | ردی | |
| روپوش، لباس بلندی که بیشتر اعضاء بدن را می‌پوشاند؛ مانند عبا | رشد | |
| نامرغوب، پست | | |
| درجه‌ای از فهم و شعور که سبب می‌شود انسان از اتلاف و نابودی مالش جلوگیری کرده و آن را در راههای عقلایی مصرف کند و همچنین رشد در ازدواج آن است که تفاوت‌های زن و مرد و مسائل زناشویی را بداند. | | |

| | |
|---|-------------------------------|
| پرداختن مال به دیگری برای صدور حکم به نفع او و یا برای تضییع حق دیگران | رشوه |
| کسی که به مرحله رشد رسیده باشد. رجوع کنید به: شد خوبشاوندی و نسبتی که از راه شیر دادن به وجود می‌آید. رطوبتی که پاک و یا نجس بودن آن مشکوک است. | رشید رضاعی رطوبت مشتبهه |
| برطرف شدن حالت اضطرار و ناچاری | رفع ضرورت |
| اساسی‌ترین جزء عبادت که هر نوع إخلال به آن (و لو سهوی باشد) سبب باطل شدن عبادت می‌شود. یکی از ارکان نماز است که پس از قرائت، نمازگزار باید آنقدر خم شود که دستهایش به زانو برسد. تکیه کردن، پناه بردن، اعتماد کردن | رکن رکوع رکون |
| سنگ انداختن به جمره. رجوع کنید به: جمره | رمی |
| گرویی و وثیقه‌ای است که در برابر بدهی (دین) سپرده می‌شود. نافله‌های نمازهای یومیه و نماز شب مکان‌هایی که به صورت شبستان از هر چهار طرف، ضریح ائمه (علیهم السلام) را احاطه کرده‌اند. | رهن رواتب یومیه رواق |
| 24 ذی الحجه الحرام، روزی که پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و حضرت علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) و حسن و حسین (علیهما السلام) از مدینه خارج شدند تا با نصارای نجران مباحله کنند (یعنی یکدیگر را نفرین کنند) که نصارای نجران از ترس، از مباحله سر باز زدند. محدوده ضریح معصومین (علیهم السلام) | روز مباحله |
| ما بین قبر و منبر حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) در مسجد النبی انجام دادن کار خیر و عبادت، برای غیر خدا و به منظور خودنمایی و کسب شأن و منزلت در بین مردم. تظاهر به نیکوکاری خوف در فساد افتادن | روضه ریا ریبه |

واژه واصطلاح

| | |
|---------------|---|
| زائد بر مؤونه | ما زاد بر مخارج، آنچه زیادتراً از هزینه‌ی زندگی است. |
| زاد | توشه سفر شامل مواد خوراکی و غیره |
| الزام | اجبار قاعده الزام: وادار کردن کافر یا سنّی بر کاری که مطابق با مذهبشان بوده و به نفع شیعه باشد. |
| زانی - زانیه | کسی که مرتکب زنا شده است؛ زنا |
| زکات | درصد معینی از بعضی اموال (مانند طلا، نقره، گندم، جو و...) که در صورت رسیدن به حد نصاب باید در موارد مشخص مصرف شود. زکات فطره: زکات خاصی که در روز عید فطر پرداخت می‌شود. |
| زنا | نزدیکی نامشروع با جنس مخالف |
| زندیق | ملحد، کافر |
| زیدیه | طایفه‌ای از شیعه که معتقد به امامت «زید» - فرزند امام سجاد (علیه السلام) - هستند. |
| زینت | زیور و آرایش |

پوشش و هیئت و روش
حد و اندازه

زی

واژه واصطلاح

ماده‌ای چسبنده که برای ساختن چسب و نورد بعضی از ماشین‌های چاپ به کار می‌رود.
خوراکی که به شکل لیزانک تهیه کنند.

ژله

واژه و اصطلاح

تعریف و توضیح

| | |
|---|---|
| <p>نیم خورده‌ی آب یا غذا</p> <p>جمع سید. رجوع کنید به: سید</p> <p>سادات علوی: اولاد حضرت علی (علیه السلام)</p> <p>سادات عقیلی: اولاد عقیل بن عبدالمطلب</p> <p>سادات طباطبایی: اولاد طباطبا (از فرزندان امام حسن مجتبی (علیه السلام))</p> <p>سادات موسوی: اولاد حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام)</p> <p>سادات حسینی: اولاد سید الشهداء (علیه السلام)</p> <p>از آرنج تا مچ دست</p> <p>یکسال تمام که از تاریخ شروع به کار یا حصول درآمد، و برای کسانی که مدت زمانی خمس نپرداخته‌اند، از تاریخ نخستین رسیدگی به حساب اموال آغاز می‌گردد.</p> <p>مدت یک بار حرکت انتقالی زمین به دور خورشید است که 365 روز و چند ساعت می‌باشد. (از اول فروردین تا آخر اسفند)</p> <p>مدت 12 بار گردش ماه به دور زمین است که 354 روز و چند ساعت می‌باشد (از اول محرم تا آخر ذی حجه)</p> <p>فحش، نسبت زشت دادن</p> <p>انگشت اشاره</p> <p>راه خدا، هر عمل خالصی که با آن، قرب به خداوند حاصل شود.</p> <p>مصالح عموم اسلام و مسلمین؛ مانند ساختن مساجد و مدارس</p> <p>پوشش، حجاب، آنچه بدن را بپوشاند.</p> <p>پیشانی بر زمین نهادن به منظور عبادت و تعظیم خداوند</p> <p>سجده نماز: بر زمین گذاردن پیشانی و کف دستها و سر زانوها و سر دو انگشت بزرگ پاها در نماز</p> <p>سجده سهو: سجده‌ای که نمازگزار بخاطر اشتباهاتی که سهواً از او سر زده، بعد از نماز باید انجام دهد.</p> <p>سجده شکر: پیشانی بر زمین نهادن به منظور سپاسگزاری از نعمتهای خداوند</p> <p>سجده تلاوت: در قرآن کریم 15 آیه وجود دارد که به آیات سجده معروف است و در چهار مورد آن، انسان باید پس از خواندن یا شنیدن آنها بی‌درنگ در برابر عظمت الهی سجده کند و در 11 مورد دیگر مستحب است، این سجده را سجده تلاوت می‌نامند.</p> <p>موارد سجده‌ی واجب در قرآن:</p> <p>1- جزء 21، سوره سجده، آیه 15</p> <p>2- جزء 24، سوره فصلت، آیه 37</p> <p>3- جزء 27، سوره نجم، آخرین آیه</p> <p>4- جزء 30، سوره علق، آخرین آیه</p> <p>جادوگری، فریفتن دیگران با کارهای شگفت انگیز</p> <p>هم جنس‌بازی زنان. رجوع کنید به: مساحقه</p> <p>نمامی، خبرکشی و اختلاف انداختن</p> <p>یک ششم</p> <p>مالی است که در ازای حق یا تسلط مال به فروشنده پرداخت می‌گردد.</p> <p>دزدی</p> | <p>سُوْرُ</p> <p>سادات</p> <p>ساعت</p> <p>سال خمسی</p> <p>سال شمسی</p> <p>سال قمری</p> <p>سبّ</p> <p>سبّابه</p> <p>سبیل الله</p> <p>ستر</p> <p>سجده</p> <p>سِحْر</p> <p>سُحُق</p> <p>سخن چینی</p> <p>سُدُس</p> <p>سر قفلی</p> <p>سرقت</p> |
|---|---|

| | |
|--|--|
| <p>مدفوع حیوانات</p> <p>هفت بار رفت و برگشت در فاصله بین دو کوه صفا و مروه که شروع آن از صفا و پایان آن مروه است. بیخردی و سبکی عقل، عدم توانایی حفظ و اداره اموال شخصی</p> <p>سندی تجاری است که صادر کننده‌ی آن تعهد می‌کند مبلغ معینی را در موعد مقرر یا هنگام مطالبه حامل سفته پرداخت کند.</p> <p>سفر شرعی: سفری با شرایط خاص که در آن، نمازهای چهار رکعتی را باید دو رکعتی خواند. سفر معصیت: سفری که فی نفسه حرام باشد (مانند سفر زن بدون اجازه شوهر) و یا به قصد معصیت انجام گیرد (مانند سفر برای شرب خمر)</p> <p>کسی که قدرت نگهداری مال خویش را ندارد و سرمایه‌اش را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند. جنین نارس یا مرده که قبل از موعد تولد از رحم خارج شده است.</p> | <p>سِرگین</p> <p>سَعَى</p> <p>سفاهت</p> <p>سفته</p> <p>سفر</p> <p>سَفیه</p> <p>سقط شده</p> |
| <p>آب دادن، آبیاری نمودن</p> <p>نوعی بیماری که شخص را از نگهداری ادرار عاجز می‌کند.</p> <p>پیش خرید، معامله‌ای که بهای جنس را از قبل می‌پردازند و جنس را بعداً تحویل می‌گیرند. شنیدن (غیر ارادی)</p> | <p>سقی</p> <p>سئس بول</p> <p>سئف - سئم</p> <p>سماع</p> |
| <p>آنچه از معصوم صادر شده باشد. (گفتار، رفتار و تقریر معصوم)</p> <p>آسان</p> <p>بهره و نصیب، حصّه</p> <p>سهم الارث: نصیب هر کدام از ورثه از اموال میت</p> <p>سهم الشركه: نصیب و بهره هر کدام از شرکاء شرکت</p> <p>سهم امام: نیمی از خمس که باید امام یا نائب او در مصالح اسلام و مسلمین مصرف کند. رجوع کنید به: حق الارث</p> | <p>سئت</p> <p>سهل</p> <p>سهم</p> <p>سهم الارث</p> |
| <p>گمان بد</p> <p>یارانه، آنچه را که دولت به بعضی از مراکز تولیدی برای کاهش قیمت محصول و به جهت رفاه عمومی، می‌پردازد.</p> <p>سوره‌هایی از قرآن که دارای سجده واجب هستند. رجوع کنید به: سجده تلاوت</p> <p>آنکه منسوب به هاشم (جد پیامبر «صلی الله علیه وآله») باشد که شامل فرزندان عباس، جعفر، ابوطالب، ابولهب، حارث و عبدالله می‌شود.</p> | <p>سوء ظن</p> <p>سوبسید</p> <p>سُور عزائم</p> <p>سید</p> |

واژه و اصطلاح

تعریف و توضیح

| | |
|---|--|
| <p>جایگاه اجتماعی فرد</p> <p>شؤون عرفی: جایگاه اجتماعی فرد در نظر عرف نمودار</p> <p>میله و مانند آن که برای تعیین وقت ظهر در زمین نصب می کنند.</p> <p>نادر</p> <p>بخش پائینی دیوار کعبه</p> <p>سبیل، موی بالای لب</p> <p>محل عبور و مرور مردم</p> <p>بنیان گذار شریعت (خدا و پیامبر اکرم «صلی الله علیه وآله وسلم»)</p> <p>کسی که از دست دیگری به یکی از مقامات رسمی شکایت می کند.</p> <p>گواه</p> | <p>شؤون</p> <p>شاخص</p> <p>شاذ</p> <p>شاذروان</p> <p>شارب</p> <p>شارع عام</p> <p>شارع مقدس</p> <p>شاکي</p> <p>شاهد</p> |
| <p>اشتباه، شك و تردید در امری</p> <p>نسبت ناروا، فحش</p> <p>شرائطی که اگر اهل کتاب در بلاد مسلمین به آنها عمل کنند، جان و مالشان در پناه حکومت اسلامی مصون است.</p> <p>تعهدی که در ضمن عقد نباشد و شخص بطور یکطرفه خود را به آن ملزم کند.</p> <p>شرطی است که به موجب آن، مشروط علیه متعهد به انجام یا ترك عملی شود.</p> | <p>شبهه</p> <p>شتم</p> <p>شرائط ذمه</p> <p>شرط ابتدائی</p> <p>شرط فعل یا ترك</p> |
| <p>شرطی که در آن، حصول نتیجه يك اعتبار مانند وکالت یا مالکیت تعهد شده است.</p> <p>مالك شدن چند نفر، نسبت به يك چیز به صورت مشاع</p> <p>تردستی، چشم بندی. رجوع کنید به: شعبده بازی</p> <p>عملی که در اثر حرکات سریع دست ؛ بیننده به اشتباه می افتد.</p> | <p>شرط نتیجه</p> <p>شرکت</p> <p>شعبده</p> <p>شعبده بازی</p> |
| <p>نوعی حق فسخ برای شريك است ؛ در صورتی که شريك ديگر بدون اجازه، سهم خود را از مال مشترك بفروشد.</p> <p>شريك</p> <p>صاحب حق شفعه</p> <p>شك در استمرار يك امر ؛ مانند اینکه شك دارد وضویی که گرفته، باطل است یا نه؟</p> <p>شك در انجام کاری در گذشته ؛ مانند اینکه شك دارد وضو گرفته است یا نه؟</p> <p>رجوع کنید به: شبهه موضوعیه</p> <p>کشته شدن در راه خدا</p> <p>گواهی دادن</p> | <p>شفعه</p> <p>شفيع</p> <p>شك در بقاء</p> <p>شك در حدود</p> <p>شك در موضوع</p> <p>شهادت</p> |
| <p>شهادت به یگانگی الله و رسالت رسول الله «صلی الله علیه وآله وسلم»</p> | <p>شهادتین</p> |

شهرت
شبهه

مشهور شدن

شبهه محصوره: شبهه‌ای که موارد مشکوک در آن اندک باشد و بتوان از همه آنها اجتناب کرد.
شبهه غیر محصوره: شبهه‌ای که موارد مشکوک در آن زیاد باشد به حدی که عرف به احتمال خطر در آن اعتنا نکند.

شبهه موضوعیه: شبهه‌ای که در موضوع يك حکم ایجاد می‌شود مانند اینکه می‌دانیم شراب حرام است اما نمی‌دانیم این لیوان، آب است یا شراب
شبهه حکمیه: شبهه‌ای که در حکم شرعی ایجاد می‌شود؛ مانند اینکه ندانیم دعا کردن در هنگام رؤیت هلال واجب است یا نه؟

شبهه مصداقیه: شبهه‌ای که ناشی از جهل به مصداق باشد مانند این که اکرام عالم واجب است و نمی‌دانیم زید عالم است یا نه.

شبهه مفهومیه: شبهه‌ای که ناشی از جهل به مفهوم است مانند این که نمی‌دانیم معنای غنا چیست.
مشهور بودن فتوای فقها در يك مسأله معین

شهرت فتوایی

شهوت
شهید
شوط
شیاف

خواهش نفس، میل جنسی

کسی که در جهاد به همراه امام معصوم (علیه السلام) یا نایبش، در حین درگیری و نبرد کشته شود.
يك بار گردش به دور کعبه یا رفتن بین صفا و مروه
داروی جامدی که در مقعد گذارند.

شیر بهاء
شیر کامل
شیعه
شیوع

مالی که شوهر در موقع عقد ازدواج (علاوه بر مهر) به اولیای زن پرداخت می‌کند.
شیر خوردن طفل با شرایط خاص که موجب محرم شدن است.
کسانی که معتقد به امامت و خلافت بلافضل حضرت علی (علیه السلام) هستند.
رواج یافتن، پراکنده شدن

تعریف و توضیح

واژه و اصطلاح

| | |
|--|--|
| <p>کسی که مالی در اختیار اوست.</p> <p>واحد وزن که تقریباً معادل سه کیلوگرم است.</p> <p>بردباری و شکیبایی</p> <p>نابالغ</p> <p>درستی، سلامتی</p> <p>مهر</p> <p>اموالی که مکلف باید در راههای معین، بپردازد؛ مانند خمس و زکات</p> <p>آنچه که بخاطر ثواب و پاداش به دیگران بخشیده شود.</p> <p>نوعی بیماری عصبی است که با لرزش اندام بدن و بعضاً بیهوشی و بی‌حسی بدن، توأم است.</p> <p>تبدیل پولها و تعویض آنها</p> <p>نقد کردن برات؛ در مواردی که برات بصورت مدت‌دار تنظیم شده باشد، مثلاً طلبکار زودتر از موعد معین، از بدهکار بخواهد با کسر مقداری از برات، نقداً وجه آنرا بپردازد.</p> <p>رجوع کنید به: حج ضروره</p> <p>مرضی که درمان و بهبودی آن دشوار باشد.</p> <p>دختری که به سن بلوغ نرسیده است.</p> <p>گناه صغیره</p> <p>کوهی کم ارتفاع در پایین کوه ابوقبیس در کنار مسجد الحرام که نقطه شروع سعی است.</p> <p>نماز</p> <p>عقدی است که طی آن طرفین رضایت خود را بر تملیک مال، بخشیدن قرض یا اسقاط حق و ... اعلام می‌کنند.</p> <p>عقد صلحی است که بر انجام کار یا پرداخت مال توسط طرفین صلح و یا یکی از آن دو، معلق گشته است.</p> <p>روزه</p> <p>شکار کردن حیوانات وحشی و به دام انداختن آبزیان</p> <p>کلماتی که به وسیله‌ی آن عقد یا ایقاع محقق می‌شود.</p> <p>ازدواج موقت</p> | <p style="color: blue;">صاحب الید</p> <p style="color: blue;">صاع</p> <p style="color: blue;">صبر</p> <p style="color: blue;">صبی / صبیّه</p> <p style="color: blue;">صحت</p> <p style="color: blue;">صداق</p> <p style="color: blue;">صدقات واجبه</p> <p style="color: blue;">صدقه</p> <p style="color: blue;">صرع</p> <p style="color: blue;">صرّف</p> <p style="color: blue;">صرف برات</p> <p style="color: blue;">صرّوره</p> <p style="color: blue;">صعب العلاج</p> <p style="color: blue;">صغیره</p> <p style="color: blue;">صفا</p> <p style="color: blue;">صلاة</p> <p style="color: blue;">صلح</p> <p style="color: blue;">صلح تعلیقی</p> <p style="color: blue;">صوم</p> <p style="color: blue;">صید</p> <p style="color: blue;">صیغه</p> |
|--|--|

واژه و اصطلاح

| تعریف و توضیح | واژه و اصطلاح |
|--|---------------|
| گمراه کننده | ضالّه |
| عهده‌دار، بر عهده گیرنده | ضامن |
| کسی که به شرط ارث بردن از دیگری، بپذیرد که در وقت لزوم به او کمک دهد؛ مثلاً دشمنش را دفع کند و یا دیه‌ای که بر گردنش می‌آید بپردازد. | ضامن جریره |
| خسارت، اعم از جانی، مالی و آبرویی. رجوع کنید به: مفسده | ضرر |
| ناچاری | ضرورت |
| آنچه همه‌ی مسلمانان آن را جزء دین می‌دانند؛ مانند نماز و روزه | ضروری دین |
| ضعف شدیدی که از حدّ گذشته باشد. | ضعف مُفرط |
| قراردادی است که به موجب آن، شخص، مالی را که بر ذمه ی دیگری است، تعهد می‌کند. | ضمان |

واژه و اصطلاح

تعریف و توضیح

| | |
|--|--|
| <p>شهری در شرق مکه (در فاصله 70 کیلومتری) رجوع کنید به: کِهانت</p> <p>مجموعه از خویشاوندان میت که با وجود آنها، ارث به دیگر خویشاوندان نمی‌رسد. طبقه اول ارث: پدر و مادر و فرزندان طبقه دوم ارث: پدر بزرگ و مادر بزرگ، برادران و خواهران طبقه سوم ارث: عمو، عمه، دایی و خاله و اولاد آنان شادی و نشاط متناسب مجالس عیش و نوش کودک نابالغ گسستن پیمان زناشویی</p> <p>طلاق رجعی: طلاق است که شوهر، در عده‌ی زن می‌تواند بدون عقد جدید به او رجوع کند. طلاق بائن: طلاق است که پس از آن، شوهر نمی‌تواند به زوجه رجوع کند. طلاق خلع: طلاق است که در آن زن به علت عدم علاقه به شوهرش تمام یا بخشی از مهر یا مال دیگرش را به شوهر می‌دهد تا او را طلاق دهد. طلاق مُبارات: طلاق است که در نتیجه عدم سازش زن و مرد با هم، و با دادن مال از طرف زن به شوهر واقع می‌شود. طلائی است که بخاطر مخلوط شدن با مواد دیگر، رنگ آن سفید است (برخلاف پلاتین که از طلا نیست). آرامش، سکون بدن پاکی وضو، غسل و تیمم بدل از آنها حکم به پاکی چیزی به حسب ظاهر، در جایی که وضعیت واقعی آن چیز (از نظر نجاست و طهارت) مشکوک باشد. حلال زاده بودن پاک شدن زن از حیض، مدت بین دو حیض آنچه با آن طهارت کنند؛ مانند آب و خاک یکی از اعمال عمره و حج که عبارت است از دور زدن و گشتن دور کعبه طواف نساء: آخرین طواف حج و عمره‌ی مفرده است که ترك آن باعث می‌شود حرمت تلذذ جنسی (که از ناحیه‌ی احرام بوجود آمده)، همچنان حرام باقی بماند. پرندگان</p> | <p>طائف</p> <p>طالع بینی</p> <p>طبقه ارث</p> <p>طرب</p> <p>طفل</p> <p>طلاق</p> <p>طلای سفید</p> <p>طُمأنینه</p> <p>طهارت</p> <p>طهارت ظاهری</p> <p>طهارت مَولِد</p> <p>طُهر</p> <p>طُهور</p> <p>طواف</p> <p>طیور</p> |
|--|--|

واژه واصطلاح

| | |
|--------------|---|
| ظهور این است | فتوی است (مگر اینکه قرینه‌ای بر خلاف آن باشد) . |
| ظلم | تعدّی از حدود خداوند، ستمکاری |
| ظنّ | گمان، غلبه‌ی يك مورد در بین موارد مشکوک |
| ظهار | گفتن این جمله توسط مرد به همسرش که پشت تو مانند پشت مادر من است که احکامی را مانند حرمت وطی به دنبال می‌آورد. |
| ظهر شرعی | وقت اذان ظهر، که سایه‌ی شاخص محو می‌شود یا به کمترین حدّ خود می‌رسد و پس از آن رو به فزونی می‌گذارد. |

واژه و اصطلاح

تعریف و توضیح

| | |
|---|--------------------|
| نانخور | عائله |
| رجوع کنید به: عیال | عائله |
| حیض، قاعدگی | عادت/عادات ماهیانه |
| عادت وقتیه: عادت ماهیانه‌ی زنی است که وقت عادت او ثابت است ؛ ولی تعداد روزهای عادتش کم و زیاد می‌شود. | |
| عادت عددیه: عادت ماهیانه‌ی زنی است که تعداد روزهای عادتش کم و زیاد نمی‌شود ؛ ولی وقت ثابتی ندارد. | |
| عادت وقتیه و عددیه: عادت ماهیانه‌ی زنی است که وقت عادت و تعداد روزهای عادت او تغییر نمی‌کند. | |
| کسی است که دارای ملکه‌ی عدالت باشد □ عدالت | عادل |
| عقدی است بین صاحب مال و عاریه گیرنده که طی آن، حق بهره‌برداری از چیزی بدون پرداخت عوض برای فرد دیگر حاصل می‌گردد. | عاریه |
| گناهکار | عاصی |
| کسی که صیغه عقد را جاری می‌کند. | عاقد |
| کسی که از طرفین عقد یا یکی از آنها، وکالت در اجرای صیغه دارد. | عاقله |
| خویشاوندان ذکور پدری جانی که ضامن دیه‌ی جنایت غیر عمد هستند. | عام المنفعه |
| آنچه که عموم مردم از آن بهره می‌برند. | عامل |
| کسی که به واسطه مضاربه، جعاله و مانند آن، متصدی کارهای دیگری می‌شود. | عایدات |
| کسی که متصدی جمع آوری، حسابرسی، تقسیم و سایر امور مربوط به زکات است. | عتبه |
| درآمدها | عتق رقبه |
| آستانه | عُجَب |
| آزاد کردن بنده | عَجَز |
| بزرگ دیدن اعمال خویش، احساس اینکه حق خداوند را، تمام و کمال بجا آورده است. | عدالت |
| ناتوانی از انجام کار | |
| ملکه‌ی نفسانیه‌ای که انسان را به تقوا و می‌دارد به حدّی که از روی عمد هیچ گناهی را انجام ندهد. | عدّه |
| مدت زمانی است که زن جدا شده از شوهر (به سبب طلاق یا پایان مدّت ازدواج موقت و یا مرگ شوهر) باید منتظر بماند و ازدواج نکند. | |
| عدّه حامله: تا زمان وضع حمل | |
| عدّه ذات اشهر: کسی که حیض نمی‌بیند، هر چند در سن حیض دیدن است (3ماه) | |
| عدّه ذات اقراء: کسی که حیض می‌بیند. (3 طهر) | |
| عدّه وفات: عده زنی که شوهرش از دنیا رفته است. 4 ماه و 10 روز | |
| جمع عادل رجوع کنید به: عادل | عدول |
| رجوع کردن، بازگشتن | |
| برگشتن ؛ بازگشتن ؛ اِعراض کردن | عدول کردن |
| عذری که شرعاً قابل قبول است. | عذر شرعی |
| بخشی از خانه که در آن ساختمان وجود ندارد. | |

| | |
|--|--|
| <p>آنچه مردم کوچه و بازار به طبع سلیم خود پذیرفته‌اند.</p> <p>بیابانی است مسطح و وسیع در جنوب شرقی مکه که حجاج در روز نهم ذی حجه، از ظهر تا مغرب در آنجا می‌مانند.</p> <p>نام کوهی است در نزدیکی مکه</p> <p>عرق کسی است که از راه حرام جنب شده باشد.</p> <p>رجوع کنید به: سُوْر عَزَائِم</p> <p>مجرد، مرد بی‌همسر</p> <p>1- انزال منی در خارج از فرج برای جلوگیری از انعقاد نطفه</p> <p>2- برکنار کردن متصدی کاری از سمتش</p> <p>3- جدا کردن مقدار خمس یا زکات یا ارث مشخص و مانند آن از بقیه‌ی اموال مشقت، سختی و دشواری؛ بطوریکه معمولاً قابل تحمل نباشد.</p> <p>آبی که از گیاهان، میوه‌ها و دیگر مواد غذایی گرفته می‌شود.</p> <p>آب انگور</p> <p>آنچه بخشیده شده است.</p> <p>سلامت اخلاقی و رفتاری جامعه</p> <p>زمین</p> <p>فرزند، نوه، نبیره</p> <p>بلاعقب: منقطع النسل</p> <p>پیمان، عهد. صیغه ایجاب و قبول در معاملات (خصوصاً در ازدواج)</p> <p>عقد بیع: قرارداد خرید و فروش</p> <p>عقد دائم: قرارداد ازدواج دائم، پیمان ازدواج دائم</p> <p>عقد غیر دائم: قرارداد ازدواج موقت، پیمان ازدواج موقت</p> <p>عقدی که بدون رضایت شخص، انجام شود.</p> <p>قرارداد خرید و فروش</p> <p>عقدی که یک یا هر دو طرف معامله حق فسخ آن عقد را داشته باشند.</p> <p>عقدی که یکی از طرفین یا هر دو، در زمان اجرای صیغه، غایب باشند.</p> <p>قراردادی که در آن هیچ یک از طرفین حق فسخ معامله را ندارند.</p> <p>کیفر، جزا</p> <p>جمع عقد رجوع کنید به: عقد</p> <p>عقدهایی که شرع آنرا تأیید کرده است.</p> <p>به حیوانی گفته می‌شود که برای حفظ صحت و سلامتی فرزند ذبح می‌شود.</p> <p>آنکه صاحب اولاد نمی‌شود، اعم از مرد و زن</p> <p>عملی که امکان بچه دار شدن زن یا مرد را سلب می‌کند.</p> <p>1- روئیدن موهای خش بر روی عانه</p> <p>2- احتلام</p> <p>3- گذشتن از سن 15 سال قمری برای پسران و 9 سال قمری برای دختران خون لخته‌ای که از تکامل اولیه نطفه حاصل می‌شود.</p> <p>همسر بودن، نسبت و ارتباطی که در اثر ازدواج حاصل می‌شود.</p> | <p>عرصه</p> <p>عرف</p> <p>عرفات</p> <p>عَرَفَه</p> <p>عرق جنب از حرام</p> <p>عزائم</p> <p>عَزَب</p> <p>عزل</p> <p>عسر و حرج</p> <p>عصاره</p> <p>عصیر عَثْبِی</p> <p>عطیّه</p> <p>عفت عمومی</p> <p>عِقَار</p> <p>عقب</p> <p>عقد</p> <p>عقد اکراهی</p> <p>عقد بیع</p> <p>عقد جایز</p> <p>عقد غیابی</p> <p>عقد لازم</p> <p>عقوبت</p> <p>عقود</p> <p>عقود شرعی</p> <p>عقیقه</p> <p>عقیم</p> <p>عقیم سازی</p> <p>علائم بلوغ</p> <p>عَلَقَه</p> <p>عَلَقَه‌ی زناشویی</p> |
|--|--|

| | |
|--|--|
| <p>رجوع کنید به: سادات علوی</p> <p>مبلغی که پیش از موعد مقرر یا اتمام قرار داد پرداخت می شود تا در نهایت حسابرسی صورت گیرد.</p> <p>آنچه از ظاهر دلیل فهمیده می شود، این تعبیر در مقام اظهار نظر، حکم فتوا را دارد.</p> <p>فرقه ای از غلات شیعه که حضرت علی (ع) را خدا می پندارند: رجوع کنید به: غلات</p> <p>بر اساس حکم خدا</p> <p>از روی قصد کاری را انجام دادن</p> <p>عمداً: از روی قصد</p> <p>زیارت خانه ی خدا و انجام اعمال مخصوص به آن [که کمتر از اعمال حج است]</p> <p>عمره مفرده: عمره ای که جدا از عمره تمتع انجام می گیرد و علاوه بر اعمال آن طواف النساء و نماز آن را نیز در بردارد.</p> <p>عمره ی تمتع: عمره ای است که قبل از حج تمتع انجام می شود .</p> <p>رعایت همه ی جوانب احتمالی تکلیف ؛ بطوری که یقین حاصل شود به وظیفه ی واقعی عمل شده است.</p> <p>کارگزاران</p> <p>هنگام حصول استطاعت رجوع کنید به: استطاعت</p> <p>هنگام توانایی</p> <p>هنگام ضرورت</p> <p>هنگام درخواست.</p> <p>کسی را بزور بر کاری وادار کردن.</p> <p>نوعی بیماری که توانایی جماع را از مرد سلب می کند.</p> <p>مردی که نمی تواند آمیزش کند.</p> <p>پیمان ؛ تعهد انسان با خداوند (با صیغه ی مخصوص) برای انجام دادن کاری که مباح یا پسندیده است، و یا اجتناب کردن از کاری که مباح یا ناپسند است.</p> <p>رجوع کنید به: عایدات</p> <p>شرمگاه ، آنچه انسان از ظاهر کردنش حیا می کند (قُبَل و دُبُر) .</p> <p>مالی که در قبال کالا یا منفعتی، پرداخت می شود.</p> <p>همسر، نانخور</p> <p>خرابی، نقص</p> <p>نخستین روز ماه شوال که یکی از اعیاد بزرگ اسلامی است.</p> <p>دهمین روز ماه ذی الحجه که یکی از اعیاد بزرگ اسلامی است.</p> <p>مالی که وجود خارجی دارد.</p> <p>مالی که بعنوان گرو معین شده است. رجوع کنید به: رهن</p> <p>چیزی که اصالتاً نجس است ؛ مانند خون (نه اینکه به واسطه برخورد با چیزی نجس شده است) .</p> <p>عیب هایی که در عقد، حق فسخ را برای یکی از طرفین ایجاد می کند.</p> | <p>علوی (علویه)</p> <p>علی الحساب</p> <p>علی الظاهر</p> <p>علی اللہی</p> <p>علی ما فرض اللہ</p> <p>عمد</p> <p>عمره</p> <p>عمل به احتیاط</p> <p>عُمَال</p> <p>عند الاستطاعة</p> <p>عند القدرة</p> <p>عند اللزوم</p> <p>عند المطالبه</p> <p>عُنْف</p> <p>عِتْن</p> <p>عِثْن</p> <p>عہد</p> <p>عواید</p> <p>عورت</p> <p>عوض</p> <p>عیال</p> <p>عیب</p> <p>عید فطر</p> <p>عید قربان</p> <p>عین</p> <p>عین مرهونه</p> <p>عین نجس</p> <p>عیوب مجوز فسخ</p> |
|--|--|

واژه و اصطلاح

تعریف و توضیح

| | |
|---|---|
| <p>مدفوع</p> <p>بدهکاری که فعلاً توانایی پرداخت دیون را ندارد.</p> <p>غلو کننده. رجوع کنید به: غلات</p> <p>پنهان شدن و عدم دسترسی</p> <p>مصلحت، فایده</p> <p>آرزو داشتن اموال و اوصاف دیگران بی آنکه زوال آنها را بخواهد.</p> <p>تفاوت قیمت قراردادی با قیمت واقعی</p> <p>غبن فاحش: تفاوت قیمت قراردادی با قیمت واقعی، به حدی که قابل چشم‌پوشی نباشد.</p> <p>غده‌ها، توده‌های به هم فشرده چربی در بعضی نقاط بدن</p> <p>تاوان، مالی که انسان بخاطر خسارت و ایجاد نقص، به دیگری می‌پردازد.</p> <p>آنچه که اوصاف و خصوصیاتش مشخص نباشد. رجوع کنید به: معامله غرری</p> <p>معامله‌ای که اوصاف کالای مورد معامله مشخص نباشد؛ مثل اینکه شخصی خانه‌ای را که اصلاً ندیده و اوصاف آن را هم نشنیده است، بخرد یا بفروشد.</p> <p>درختکاری، کاشت نهال</p> <p>هدفی که از نظر عقلاء قابل قبول و پسندیده باشد.</p> <p>مدیون</p> <p>آبی که برای شستن چیزی بکار رفته است، چه از آن چیز جدا شده باشد و چه در آن باقیمانده باشد.</p> <p>شستشوی بدن به کیفیت مخصوص، با قصد قربت</p> <p>غسل ترتیبی: بقصد قربت اول سر و گردن بعد طرف راست سپس طرف چپ را شستن.</p> <p>غسل جبیره‌ای: غسلی است که با وجود جبیره (بر روی بعضی از اعضاء بدن) انجام می‌گیرد.</p> <p>غسل مستحب: هر غسلی که به مناسبت ایام و لیالی خاص، یا عبادات و زیارات مخصوص، یا ورود به اماکن متبرکه وارد شده است؛ مانند غسل جمعه، غسل شبهای احیا و غسل ورود به مکه‌ی معظمه</p> <p>غسل واجب: غسلی که انجام دادن آن، به سبب عواملی چون جنابت، حیض و واجب است.</p> <p>شستن میت پیش از دفن با آب سرد، کافور و آب خالص</p> <p>فریب دادن دیگران، از راه بهتر یا بیشتر وانمود کردن کالا</p> <p>تسلط پیدا کردن نامشروع، بر مال یا حق دیگران</p> <p>نماز غفیله یکی از نمازهای مستحبی است که در بین نماز مغرب و عشاء خوانده می‌شود و در رکعت اول پس از حمد، آیه «و ذالنون» و در رکعت دوم آیه «و عنده مفتح ..» خوانده می‌شود.</p> <p>غلو کنندگان؛ معتقدین به ربوبیت ائمه (علیهم السلام) یا حلول خداوند در آنها</p> <p>گندم و جو</p> <p>درآمد هر چیزی اعم از کشاورزی، دامداری، اجاره و...</p> <p>مبالغه، از حد گذشتن. رجوع کنید به: غلات</p> <p>خوانندگی همراه با ترجیع (کشیدن و بالا و پایین آوردن صدا) بگونه‌ای که لهوی و مناسب با مجالس عیش و نوش و گناه باشد.</p> | <p>غائط</p> <p>غارم</p> <p>غالی</p> <p>غایب شدن</p> <p>غبطه</p> <p>غَبْن</p> <p>غدد</p> <p>غرامت</p> <p>غَرَر</p> <p>غَرَرِی</p> <p>غرس</p> <p>غرض عقلایی</p> <p>غریم</p> <p>غساله</p> <p>غُسل</p> <p>غسل میت</p> <p>غَشَّ</p> <p>غصب</p> <p>غُفَّیله</p> <p>غُلَّات</p> <p>غله</p> <p>غلو</p> <p>غنا</p> |
|---|---|

آنچه که در حال جنگ مشروع، از اهل شرك و كفر گرفته می شود. همچنین به هر منفعتی که بدست آید، غنیمت گفته می شود.
هرآنچه که از راه فرو رفتن در دریا و غواصی به دست می آید.
بیان صفات ناپسند و اعمال خلاف مسلمان، به قصد عیب جویی و در غیاب او؛ در حالی که دیگران از آن بی اطلاع هستند و او مایل نیست کسی از آن مطلع شود.
آنچه باعث بطلان عمل نمی شود؛ مانند شك در رکعت سوم و چهارم در نماز چهار رکعتی آنچه مخالف شرع است.
دختر یا زنی که ازدواج نکرده است.
اموال ثابت و غیر قابل انتقال؛ مانند خانه

غنیمت

غَوْص

غیبت

غیر مبطل

غیر مشروع

غیر معقوده

غیر منقول

واژه و اصطلاح

تعریف و توضیح

| | |
|---|---|
| <p>فوت شده، نمازی که در وقت خوانده نشده باشد.</p> <p>گناهکار، تباہکار، زناکار</p> <p>غیر متعارف، ناپسند</p> <p>زن بدکار، کار بسیار زشت</p> <p>منسوب به فاطمه زهرا (سلام الله علیها)</p> <p>کسی که برای غسل یا وضو به آب و خاک دسترسی ندارد، یا اینکه هر دوی آنها برایش مضر است.</p> <p>بهره و نتیجه‌ای که انسان از مال یا عمل بدست آورد.</p> <p>اظهار نظر نهایی مجتهد در مسائل شرعیّه</p> <p>سپیده‌ی صبح</p> <p>فجر اول و دوم: نزدیک اذان صبح، از طرف مشرق سفیدی ظاهر می‌شود که رو به بالا حرکت می‌کند و آن را فجر اول (فجر کاذب) می‌گویند؛ موقعی که آن سفیده از بین رفت، سفیده‌ی دیگری سر می‌زند که نور آن در پهنای افق گسترده و لحظه به لحظه زیادتر می‌شود و این را فجر دوم (فجر صادق) می‌گویند.</p> <p>فجر کاذب و صادق: منظور فجر اول و دوم است.</p> <p>جستجوی دقیق</p> <p>یک مدّ طعام که در موارد خاصی از باب کفاره‌ی روزه به فقیر پرداخت می‌شود. (هر مد 750 گرم است).</p> <p>برگزار کردن نماز به طور انفرادی (در مقابل نماز جماعت)</p> <p>همسر</p> <p>تجدید فراش: دوباره ازدواج کردن</p> <p>قاعده‌ای که موضوع آن، شك در صحت و تمامیت عمل پس از فارغ شدن از آن است و حکم به صحت می‌شود و آثار صحت بر آن مترتب می‌گردد.</p> <p>عورت انسان (قُبْل و دُبُر زن و مرد)</p> <p>قبل زن</p> <p>واحد مسافت که تقریباً برابر است با 3 میل یا 625 / 5 کیلومتر</p> <p>واجب</p> <p>فرض (در ارث) سهم معینی از ارث که در شریعت برای وارث معین شده است مانند سدس برای پدر و مادر</p> <p>بریدن رگهای چهارگانه حیوان در هنگام ذبح</p> <p>به هم زدن و باطل کردن عقد و معامله</p> <p>ارتکاب گناه، خروج از اطاعت خداوند</p> <p>گفتار حرام، مانند دروغ، فحش و...</p> <p>نقره</p> <p>بول و غائط هر جنبنده، عرق و چرک، آب دهان و بینی و امثال اینها که به طور طبیعی از بدن خارج می‌شود.</p> <p>کسی که بدون اذن دیگری، از سوی او عقد جاری کند یا معامله نماید؛ مانند عقد ازدواج و بیع</p> | <p>فائت</p> <p>فاجر</p> <p>فاحش</p> <p>فاحشه</p> <p>فاطمی</p> <p>فَاقِدُ الطَّهْوَرَيْنِ</p> <p>فایده</p> <p>فتوا</p> <p>فجر</p> <p>فحص</p> <p>فِدْیَه</p> <p>فَرَادَا</p> <p>فِرَاش</p> <p>فراغ (قاعده)</p> <p>فَرَج</p> <p>فرسخ شرعی</p> <p>فرض، فریضه</p> <p>فَرَى اوداج اربعه</p> <p>فسخ عقد</p> <p>فِسْق</p> <p>فَسْوَق</p> <p>فضّه</p> <p>فضله</p> <p>فضولی</p> |
|---|---|

| | |
|-----------------------|---|
| فضیلت | مزیت، برتری. رجوع کنید به: وقتفضیلت |
| فطریه | رجوع کنید به: زکات فطره |
| فَعْلًا | رجوع کنید به: بالفعل |
| فَقَّاع | آب جو (شرابی که از جو ساخته می شود). |
| فقه | علم به احکام دین از روی ادله تفصیلی مجموعه احکام دین |
| فقیر | محتاج؛ کسی که مخارج سال خود و عیالش را ندارد و قادر بر تحصیل آن هم نیست. |
| فك | از بین بردن و لغو کردن، آزاد کردن؛ مانند فك قرار داد. |
| فلس | رجوع کنید به: مفلس |
| فلس | پولکهای بدن ماهیهای دریایی |
| فی حدّ نفسه (فی نفسه) | در حدّ خود، بخودی خود |
| فی سبیل الله | حکم اولیه يك مسأله، بدون در نظر گرفتن عوامل و شرایط دیگر در راه خدا |
| فِيءٌ | هرکار خیری که نفعش به اسلام یا عموم مسلمانان می رسد؛ مانند ساختن مسجد، پل، جاده و ... اموالی که بدون جنگ و کشتار از کفار حربی گرفته شده است. |

واژه و اصطلاح

تعریف و توضیح

| | |
|---|---|
| <p>رجوع کنید به: جاهل</p> <p>قطع کننده، بُرنده رجوع کنید به: نیت قطع و قاطع کسی که یقین به مسأله‌ای دارد.</p> <p>عادت ماهیانه زنان</p> <p>نوشته یا سندی که به موجب آن چیزی بر ذمه‌ی مکلف بیاید، سند عقد معامله یا نکاح</p> <p>محل دفن میت</p> <p>دریافت کردن چیزی</p> <p>جلو (کنایه از عضو جنسی که در جلوی بدن قرار دارد) .</p> <p>جهتی که نمازگزار باید به آن جهت نماز بخواند (سوی کعبه در تمام نقاط)</p> <p>کشتن</p> <p>قتل عمد: اینک کسی، دیگری را با علم و قصد بکشد.</p> <p>قتل شبه عمد: اینک فرد قصد قتل نداشته، اما قصد انجام سبب قتل را داشته باشد ؛ خواه سبب عادتاً کشنده نباشد و یا فرد علم به کشنده بودن آن نداشته باشد.</p> <p>قتل خطایی: اینک فرد نه قصد قتل داشته و نه قصد سبب قتل را</p> <p>قتل نفس محترمه: کشتن انسانی که خونش هدر نیست.</p> <p>آن مقدار که مسلم و یقینی است.</p> <p>نسبت دادن زنا یا لواط به دروغ</p> <p>خواندن حمد و سوره یا حمد به تنهایی در نماز</p> <p>آنچه در ضمن عقدی مورد قبول طرفین قرار گرفته است.</p> <p>حیوانی را که به قصد ذبح کنند.</p> <p>گوسفند، گاو و یا شتری که در روز دهم ذی الحجه در منا ذبح می‌کنند.</p> <p>زن منسوب به قریش (یکی از مهمترین قبایل عرب و از دودمان نضر بن کنانه که بنی‌هاشم و بنی‌عباس از این قبیله‌اند) .</p> <p>وام</p> <p>قرض ربوی. رجوع کنید به: ربای قرضی</p> <p>قرض دادن مال بدون شرط زیادت</p> <p>سهم و نصیب</p> <p>انتخاب یک چیز از میان چند چیز در موارد مشتبه به وسیله کاغذ و مانند آن برای حل مشکل گوشت یا استخوانی است که در فرج زن می‌روید (مانند غده) و مانع جماع می‌شود.</p> <p>یکی از میقاتهای پنج‌گانه در شرق مکه</p> <p>زخمهایی که در اثر سلاح عارض شده است.</p> <p>دانه‌های ریزی که نشانه‌های چرك و فساد در آنها نمایان شده است.</p> <p>نزدیک (به واقع و حقیقت)</p> <p>خویشاوند</p> <p>علامت، نشانه</p> <p>روستا</p> | <p>قاصر</p> <p>قاطع</p> <p>قاعدگی</p> <p>قباله</p> <p>قبر</p> <p>قبض</p> <p>قبُل</p> <p>قبله</p> <p>قتل</p> <p>قدر متیقن</p> <p>قذّف</p> <p>قرائت</p> <p>قرار ضیمنی</p> <p>قربانی</p> <p>قرشیه</p> <p>قرض</p> <p>قرض الحسنه</p> <p>قرعه</p> <p>قرن</p> <p>قرن المنازل</p> <p>قروح</p> <p>قریب</p> <p>قرینه</p> <p>قریه</p> |
|---|---|

| | |
|---|-------------------|
| قسم‌هایی که اولیای مقتول در صورت عدم بینة، بر قاتل بودن طرف مقابل دعوی می‌خورند. | قسامه |
| سوگند | قسم |
| مجازات جانی به میزان جنایت انجام شده، توسط کسی که مورد جنایت واقع شده و یا وراث او ؛ مانند کشتن قاتل | قصاص |
| تصمیم مسافر به اقامت ده روز یا بیشتر در يك محل | قصد اقامت |
| تصمیم به ایجاد يك امر اعتباری مانند خرید و فروش | قصد إنشاء |
| قصد انجام یا ترك عملی به احتمال اینکه مورد امر یا نهی خداوند متعال باشد. | قصد رجاء |
| قصد تقرب به خداوند متعال و نزدیک شدن به او | قصد قربت |
| قصد گفتن ذکر بدون قصد ورود ؛ مانند اینکه در نماز به قصد ذکر تکبیر بگویید. | قصد مطلق ذکر |
| رجوع کنید به: نیت وجه | قصد وجه |
| قصد اینکه يك عمل به عنوان مستحب در روایات وارد شده است. | قصد ورود |
| کوتاه کردن. رجوع کنید به: نماز قصر | قصر |
| کوتاهی در انجام وظیفه | قصور |
| قضاوت کردن | قضاء |
| انجام دادن عبادتی که وقت آن گذشته است. | |
| رجوع کنید به: تخلی | قضاء حاجت |
| کسی که با کمترین نشانه‌ها یقین به امری پیدا می‌کند. | قطاع |
| راهزنان | قطاع الطریق |
| بریدن. رجوع کنید به: نیت قطع وقاطع | قطع |
| یقین به امری | |
| ترك معاشرت با خویشاوندان | قطع رحم |
| هر نوع بازی و مسابقه‌ای که در آن شرط شود که برنده از بازنده چیزی را بگیرد ؛ هر چند آن چیز معین نباشد. | قمار |
| تواضع در برابر خدا | قنوت |
| ذکر گفتن یا دعا خواندن پس از قرائت و قبل از رکوع رکعت دوم نماز | |
| غذایی که در يك منطقه از سایر غذاها، متداولتر است. | قوت غالب |
| رجوع کنید به: بالقوه | قوتاً |
| زور و قدرت همراه با چیرگی | قوه قهریه |
| استفراغ | قی |
| علمی که در آن، با استناد به نشانه‌هایی خاص، بعضی مردم را به بعضی دیگر ملحق یا از بعضی سلب کنند. | قیافه شناسی |
| ایستادن | قیام |
| قیام نمازگزار پس از قرائت و پیش از رکوع | قیام متصل به رکوع |
| معادل یک بیستم دینار و 18/0 گرم | قیراط |
| سرپرستی. رجوع کنید به: قیم | قیمومیت |
| هر جنسی که بخاطر اختلاف در ویژگیها و خصوصیات افرادش، قیمت آن متفاوت است. مانند گاو و گوسفند که با عواملی چون وزن و خصوصیات دیگر قیمت آنها تغییر می‌کند. | قیمی |
| سرپرست، کسی که بر اساس وصیت یا حکم حاکم شرع، مسئول امور یتیم، سفیه، مجنون و ... می‌شود. | قیّم |

واژه و اصطلاح

تعریف و توضیح

| | |
|---|----------------|
| رجوع کنید به: مهر، مهریه | کابین |
| اجرت کار، حق العمل | کارمزد |
| کسی که به اسلام معتقد نیست. | کافر |
| کافر شامل چهار دسته می شود. | |
| 1- کسانی که وجود خداوند را قبول ندارند. | |
| 2- کسانی که یگانگی خداوند را قبول ندارند. | |
| 3- کسانی که پیامبری رسول اکرم - صلی الله علیه وآله وسلم - را قبول ندارند. | |
| 4- کسانی که منکر یکی از ضروریات دین هستند و انکار آن به انکار توحید یا رسالت بر می گردد. | |
| کافر حربی: کافری که با مسلمین پیمان ترک مخاصمه ندارد و یا در حال جنگ است. | |
| کافر ذمی: اهل کتابی که در بلاد اسلامی با شرائط مخصوص، در پناه حکومت اسلامی زندگی می کند. | |
| ماده خوشبویی است که در غسل دادن میت بکار می رود. | کافور |
| رجوع کنید به: تشریح | کالبد شکافی |
| رجوع کنید به: نسبه به نسبه | کالی به کالی |
| کسی که به امر کهانت اشتغال دارد. رجوع کنید به: کهانت | کاهن |
| رجوع کنید به: گناهان کبیره | کبائر |
| خود بزرگ بینی، اینکه انسان خود را بزرگتر از دیگران بداند. | کِبْر |
| رجوع کنید به: اهل کتاب | کتابی (کتابیه) |
| کتبی که مشتمل بر عقاید مخالف اسلام باشد یا اینکه عقاید انحرافی و یا مسائل غیراخلاقی را ترویج کند. | کتب ضلال |
| کسی که زیاد شك می کند. | کثیر الشك |
| دروغ، خبر دادن نادرست از چیزی یا کسی به عمد | کذب |
| رجوع کنید به: آب کر | کر |
| رجوع کنید به: مکروه | کراهت |
| اجرت، اجاره بها | کرایه |
| کسبی که مناسب با جایگاه اجتماعی شخص باشد. | کسب لایق بحال |
| کمبود | کسر |
| کم کردن | |
| خورشید گرفتگی | کسوف |
| آشکار شدن خلاف | کشف خلاف |
| خانه ی خدا | کعبه |
| عقدی است که به موجب آن يك طرف در مقابل طرف دیگر، احضار شخص ثالثی را تعهد می کند. | کفالت |
| سرپرستی امور ایتمام | |
| کاری که مکلف باید به عنوان جریمه ی مخالفت خود با امر یا نهی الهی انجام دهد. | کقاره |
| کقاره جمع: همه ی کفاره ها، مثلاً 60 روز روزه گرفتن و اطعام 60 فقیر در کفاره ی روزه. | |
| کقاره تأخیر: کفاره ای که به سبب تأخیر قضای روزه باید پرداخت شود. | |

| | |
|---|---|
| لباس مخصوص میت که دارای 3 قطعه است: (1 میژر (لنگ) 2 قمیص (پیراهن) 3 اِزار (سرتاسری) هم شأن، همپایه کسی که کفالت دیگری را به عهده می‌گیرد دو دست (از مچ تا نوک انگشتان) الکل متیلیک که از تقطیر چوب به دست می‌آید و قابل شرب نیست و در صنعت به کار می‌رود. برادر و خواهر میّت مجموعه عام، غیر معین میزان و مقدار پیشگویی قطعی به شیوه‌های غیر معمول چگونگی و حالت | کفن کفو کفیل کقین الکل صنعتی کلاله کلکسیون کلی کم کهانت کیف |
|---|---|

واژه واصطلاح

گرو مالی که به عنوان ضمانت نزد دیگری سپرده می‌شود.

گناه کبیره گناهی که بر آن وعده عذاب و آتش داده شده است.

گواه شاهد

واژه و اصطلاح

تعریف و توضیح

| | |
|--|--|
| <p>میتی که از خود ارث باقی می‌گذارد.</p> <p>مدت‌دار</p> <p>شیعه دوازده امامی</p> <p>کسی که در انظار عمومی مرتکب گناه نمی‌شود. (در مقابل متجاهر به فسق)</p> <p>هزینه‌ای که برای گذران زندگی لازم است.</p> <p>آنچه متوفی از خود باقی گذارده، اعم از حقوق و اموال</p> <p>آنچه بر گردن مکلف است، هر چند به آن علم نداشته باشد.</p> <p>آنچه سبب تفاوت است.</p> <p>رجوع کنید به: ادعیه مأثوره</p> <p>تا زمان زنده بودن</p> <p>منشاء و منبع آب (چاه و چشمه ماده دارند برخلاف آب حوض)</p> <p>هر ماده‌ای که مانع از رسیدن آب وضو به پوست بدن باشد.</p> <p>کسی که از سوی دیگری در بعضی امور، دارای اجازه است.</p> <p>مالی که باید مستأجر بابت اجاره بپردازد.</p> <p>کالای بازرگانی</p> <p>وجه المصالحة؛ مالی که در عقد صلح، «عوض» قرار گرفته است.</p> <p>مالی که خمس آن پرداخت نشده است.</p> <p>مال مشترکی که شرکاء در جزء جزء آن شریکند.</p> <p>مالی که دیگران حق تعرض به آن را ندارند.</p> <p>عوارض و خراجی که حکومت از افراد جامعه اخذ می‌کند.</p> <p>مالیت شرعی: ارزش مالی در نظر شرع</p> <p>مالیت عرفی: ارزش مالی در نظر عرف؛ هر چند در شرع ارزش مالی نداشته باشد؛ مانند خوک و شراب</p> <p>کسی که در نماز به امام جماعت اقتداء کرده است.</p> <p>مورد اطمینان، امن</p> <p>رجوع کنید به: هیپنوتیزم</p> <p>منظور يك «برج» است که بیشتر از 31 روز نمی‌شود.</p> <p>مدت زمان يك دور گردش ماه بدور زمین که برابر با 29 یا 30 روز است.</p> <p>ماههای شوال، ذی القعدة و ذی الحجه</p> <p>ماههایی که در آن ماه‌ها جنگ و قتال حرام است. (ذی‌قعدة، ذی‌حجه، محرم و رجب)</p> <p>آنچه در اصل و بطور طبیعی، بصورت مایع و روان است؛ مانند آب و الکل</p> | <p>مؤرث</p> <p>مؤجل</p> <p>مؤمن</p> <p>مؤمن متستر</p> <p>مؤونه</p> <p>ما ترك</p> <p>ما فی الذمه</p> <p>ما به التفاوت</p> <p>مأثور</p> <p>مادام الحیات</p> <p>ماده</p> <p>ماده حاجب</p> <p>مأذون</p> <p>مال الاجاره</p> <p>مال التجاره</p> <p>مال المصالحة</p> <p>مال غیر مخمس</p> <p>مال مشاع</p> <p>مال محترم</p> <p>مالیات</p> <p>مالیت</p> <p>مأموم</p> <p>مأمون</p> <p>مانیه تیزم</p> <p>ماه شمسی</p> <p>ماه قمری</p> <p>ماههای حج</p> <p>ماههای حرام</p> <p>مایع بالاصاله</p> |
|--|--|

| | |
|---|--|
| <p>دارایی</p> <p>مباح بالمعنی الاعم: آنچه حرام نیست.</p> <p>مباحات عامه: مانند کوه‌ها، دریاها، پرندگان که تصرف در آن در صورتی که منع ولایی نداشته باشد، جایز است.</p> <p>مباح بالمعنی الاخص: عملی که در نظر شرع، نه ناپسند محسوب می‌شود و نه پسندیده، بر خلاف واجب، حرام، مکروه و مستحب</p> <p>آنکه کاری را شخصاً انجام می‌دهد.</p> <p>با دست خود کاری را انجام دادن</p> <p>همدیگر را نفرین کردن. رجوع کنید به: روز مباحله</p> <p>سند و قباله‌ای که در آن عقد بیع نوشته شده است.</p> <p>زنی که برای اولین بار خون حیض می‌بیند.</p> <p>پست، غیر مجاز</p> <p>مورد ابتلا</p> <p>محل شروع سفر</p> <p>اموری که باطل کننده‌ی عمل هستند.</p> <p>کسی که بخاطر بیماری از نگهداری غائط یا باد معده عاجز است.</p> <p>زمان برانگیخته شدن حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) به پیامبری (27 رجب)</p> <p>شب زنده‌داری، بیتوته کردن، شب را در جایی ماندن</p> <p>هر آنچه که فروخته می‌شود.</p> <p>جدایی، ترک کردن زندگی زناشویی توسط زوجین</p> <p>کالا</p> <p>فروشنده و خریدار</p> <p>بخشنده، هبه کننده. رجوع کنید به: واهب</p> <p>کسی که در ملاء عام مرتکب گناه و حرام می‌شود.</p> <p>آنکه از شرع و یا قانون تخلف کرده است.</p> <p>مرسوم</p> <p>کسی که به قوانین شرع پایبندی و اهتمام دارد.</p> <p>کسی که در عقد صلح، مال یا حق صلح شده را قبول می‌کند.</p> <p>کسی که متحمل ضرر شده است.</p> <p>طرفین عقد (بیع، اجاره و ...)</p> <p>طرفین معامله</p> <p>آنچه که عقد اجاره درباره آن واقع شده است.</p> <p>آنچه که عقد وکالت درباره آن واقع شده است.</p> <p>ازدواج موقت</p> <p>زنی که طی عقد موقت به همسری مردی در آمده است.</p> <p>ضامن، آنکه مخارج دیگری را به عهده دارد.</p> <p>برخوردار، بهره‌مند</p> | <p>مایمک</p> <p>مباح</p> <p>مباشر</p> <p>مباشرت</p> <p>مباحله</p> <p>مبايعه (نامه)</p> <p>مبتدئه</p> <p>مبتذل</p> <p>مبتلابه</p> <p>مبدأ مسافرت</p> <p>مبطلات</p> <p>مبطون</p> <p>مبعث</p> <p>مبیت</p> <p>مبیع</p> <p>متارکه</p> <p>متاع</p> <p>متبايعین</p> <p>متهب</p> <p>متجاهر به فسق</p> <p>متخلف</p> <p>متداول</p> <p>متشرع</p> <p>متصالح</p> <p>متضرر</p> <p>متعاقدين</p> <p>متعاملین</p> <p>متعلق اجاره</p> <p>متعلق وکالت</p> <p>متعہ</p> <p>متکفل</p> <p>متمتع</p> |
|---|--|

| | |
|---|--|
| <p>آنکه حج یا عمره‌ی تمتع بجا می‌آورد.</p> <p>نجس شده، چیزی که ذاتاً پاك است ولی با یکی از نجاسات (ولو با واسطه) به گونه‌ای تماس پیدا کرده است که رطوبت یکی به دیگری انتقال پیدا کرده است.</p> <p>کسی که عهده‌دار امری شده است.</p> <p>متولی وقف: کسی که به مقتضای وقف، متصدی امور موقوفه شده است.</p> <p>$\frac{3}{4}$ مثقال بازاری، دینار، معادل $\frac{6}{3}$ گرم</p> <p>آنکه گوش، بینی و یا لب او بریده شده است.</p> <p>بریدن گوش، بینی یا لب کسی</p> <p>چیزهایی که اجزای آنها با توجه به ویژگیهای یکسان و همانند، معمولاً قیمت مساوی دارند؛ مانند گندم و جو</p> <p>کالایی که خریدار و فروشنده روی قیمت آن توافق کرده‌اند.</p> <p>دشمنی کردن، (در باب حج، قسم خوردن بصورت لاوالله و بلاوالله)</p> <p>کسی که در مراتب علمی به درجه‌ای رسیده است که می‌تواند احکام اسلام را، از أدله‌ی تفصیلی استنباط کند.</p> <p>مجتهد جامع الشرائط: مجتهدی است که شرایط لازم برای مرجعیت را دارا باشد.</p> <p>کسی که در يك یا چند باب خاص از فقه، توانایی استنباط احکام را داشته باشد.</p> <p>کسی که در تمام ابواب فقه، توانایی استنباط احکام را داشته باشد.</p> <p>عملی که در ادای تکلیف کافی است.</p> <p>کافی است (ساقط کننده‌ی تکلیف است) .</p> <p>دیوانه</p> <p>مجنون اطباقی: کسی که همیشه دیوانه است.</p> <p>مجنون ادواری: کسی که گاه دیوانه و گاهی عاقل است.</p> <p>کسی که مرد یا زن بودنش معلوم نیست.</p> <p>مالی که مالک آن معلوم نیست.</p> <p>چیزی که از نظر احکام شرعی تجویز کننده‌ی عملی باشد، دلیلی که به استناد آن، بتوان عملی را از نظر قانون اسلام روا دانست.</p> <p>مجوز شرعی غیبت: اموری که به سبب آنها غیبت کردن فرد، جایز می‌باشد.</p> <p>کنار هم و در يك راستا قرارگرفتن</p> <p>موازی</p> <p>آنکه سلاح برگیرد تا مردم را بترساند و یا راهزنی کند.</p> <p>جمع محرم[]محرم</p> <p>کسی که پرداخت بدهی به او حواله شده است.</p> <p>طلبکاری که برای دریافت طلبش، به دیگری حواله می‌شود.</p> <p>کسی که در حال جان دادن است.</p> <p>کسی که در خواب از او منی خارج شده است[]احتلام</p> <p>کسی که احتمال دارد اعلم از دیگران باشد.</p> | <p>مُتَّجِّس</p> <p>متولی</p> <p>مثقال شرعی</p> <p>مُثْلَه</p> <p>مثله کردن</p> <p>مِثْلِي</p> <p>مُتَّمِن</p> <p>مجادله</p> <p>مجتهد</p> <p>مجتهد متجزی</p> <p>مجتهد مطلق</p> <p>مجزی</p> <p>مُجْزِي است</p> <p>مجنون</p> <p>مجهول الجنس</p> <p>مجهول المالک</p> <p>مجْوز شرعی</p> <p>مُحَادَات</p> <p>محاذی</p> <p>مُحَارِب</p> <p>محارم</p> <p>مُحَال علیه</p> <p>مُحْتَال</p> <p>مُحْتَضِر</p> <p>مُحْتَلِم</p> <p>محتمل الاعلمیه</p> <p>محجور</p> |
|---|--|

کسی که به خاطر جنون، عدم بلوغ، ورشکستگی و... از تصرف در اموالش ممنوع شده باشد.

باعث حلال شدن

در بحث طلاق به مردی گفته می‌شود که پس از 3 طلاقه شدن زن، با او ازدواج می‌کند تا پس از طلاق آن، شوهر قبلی او بتواند با او ازدواج کند. ممنوع، در فقه به معنای مانع بکار می‌رود. محلی خاص در مسجد که نشان دهنده‌ی قبله است. چیزِی که حرام شده است. اولین ماه از سال قمری آشکار، قطعی کسی که در احرام حج یا عمره است. همسر کسی که ازدواج با او همیشه حرام است، خواه از طریق نسب، سبب یا رضاع باشد. **محرم نسبی:** آنکه محرمیتش بواسطه‌ی نسبت خویشاوندی و تولد است؛ مانند عمه، خاله، عمو و دایی **محرم سببی:** آنکه محرمیت او بواسطه‌ی ازدواج حاصل شده باشد؛ مانند پدر شوهر، مادر زن، عروس و داماد **محرم رضاعی:** آنکه محرمیت او بواسطه‌ی شیر خوردن (با شرایط خاص) حاصل شده باشد؛ مانند برادر و خواهر رضاعی کارهایی که برای محرم حرام است. زن شوهردار ممنوع محکمه و دادگاهی که صلاحیت صدور حکم در دعاوی را داشته باشد. نوعی فتوا (محکوم به حلیت است، یعنی حکم به حلال بودنش می‌شود) باطل است. لازم است. نافذ است. اشکال دارد، نمی‌توان به آن فتوی داد. (مقلد می‌تواند در این مسأله به مجتهد بعد مراجعه کند). مکانی که مکلف در آن، قصد اقامت به مدت ده روز یا بیشتر می‌کند. بدهکاری که بدهی خود را به دیگری حواله می‌کند. مخالفت یقینی اختلاس کننده. رجوع کنید به: اختلاس محل طبیعی خروج ادرار و مدفوع مالی که خمس آن پرداخت شده است. صاحب اختیار **مخیر است:** مقلد باید یکی از راههای مذکور را اختیار کند (این تعبیر حکم فتوا را دارد) مزاج کردن و شوخی دختری که پرده بکارتش با ازدواج زایل شده است، زنی که با او آمیزش شده است. کشیدن، کشیدن صدای حروف در مقدار آن اختلاف است، 750 یا 900 گرم است. **مُدّ (طعام):** ده سیر طعام؛ مانند برنج، آرد، گندم، خرما و کشمش کسی که علیه دیگری اقامه‌ی دعوی کرده است. تدلیس کننده. رجوع کنید به: تدلیس

مخلل
 محذور
 محراب
 مُحَرَّم
 محرز
 مُحَرَم
 مَحْرَم
 محرمات احرام
 مُحْصَنه
 مَحْظُور
 محکمه‌ی صالحه
 محکوم به... است
 محکوم به بطلان
 محکوم به لزوم
 محکوم به نفوذ
 محل اشکال است
 محل قصد عشره
 مُحِیْل
 مخالفت قطعیه
 مختلس
 مخرج بول و غائط
 مُحَمَّس
 مَخِیر
 مُدَاعِبَه
 مدخوله
 مَدّ
 مُدّ
 مُدَعِی
 مدلس

| | |
|--|---|
| <p style="text-align: center;">بدهکار</p> <p>حیوانی که به طریقه شرعی ذبح شده است.</p> <p style="text-align: center;">قبیح، ناخوشایند</p> <p>رطوبتی که پس از ملاعبه از انسان خارج می شود.</p> <p style="text-align: center;">آنچه که از آن سود می برند، وسایل آسایش</p> <p style="text-align: center;">رفت و آمد، معاشرت</p> <p>مسلمانی است که خدا یا رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) را انکار کند، یا بطوری منکر یکی از ضروریات دین شود که انکار او به انکار رسالت برگردد.</p> <p>مرتد فطری: کسی که هنگام انعقاد نطفه ی او پدر یا مادرش مسلمان بوده اند و خودش نیز مسلمان بوده و سپس مرتد شده است.</p> <p>مرتد ملّی: کسی که هنگام انعقاد نطفه ی او، پدر و مادرش کافر بوده اند و خود نیز پس از بلوغ «اظهار کفر» نموده، بعد مسلمان شده و سپس مرتد گشته است.</p> <p>کسی که از دیگری برای انجام کارهایش رشوه گرفته است. رجوع کنید به: رشوه</p> <p style="text-align: center;">کسی که رهن به عنوان وثیقه دین، در نزد اوست.</p> <p style="text-align: center;">ذکر مصائب اموات</p> <p>آنچه که باعث برتری امری یا کسی بر دیگری می شود.</p> <p>کسی که مکلف، در احکام شرعی خود به او رجوع و از او تقلید می کند.</p> <p style="text-align: center;">کم ارزشتر</p> <p>حیوانی که یا خود مرده، یا اینکه در هنگام کشتنش، شرایط لازم تذکیر رعایت نشده است. رجوع کنید به: ذبح</p> <p style="text-align: center;">نوعی سنگ</p> <p>کوه کوچکی در کنار مسجد الحرام که «سعی» در آنجا پایان می پذیرد.</p> <p>قراردادی است بین صاحب زمین و زارع که براساس آن، به هر یک از طرفین درصد معینی از محصول تعلق می گیرد.</p> <p>چیزی را در معرض فروش قرار دادن، تا هر کس قیمت بیشتری پیشنهاد کند، آن چیز به او فروخته شود.</p> <p style="text-align: center;">مشعرالحرام، سرزمینی در بیرون مکه، کنار منا و نزدیکی عرفات</p> <p style="text-align: center;">همجنس بازی زنان</p> <p style="text-align: center;">یاری، همکاری</p> <p>قراردادی است بین صاحب درختان میوه دار و «عامل» که بر اساس آن، عامل در برابر آبیاری یا رسیدگی مؤثر به درختان مزبور (بشرط اینکه موجب زیاد شدن یا مرغوبیت محصول آنها شود) حق برداشت مقدار معینی از محصول را پیدا می کند.</p> <p style="text-align: center;">اجاره کننده</p> <p>کسی که شخصی را برای کاری اجیر می کند یا خانه ای را برای سکونت اجاره می نماید.</p> <p style="text-align: center;">آن که به مذهب شیعه تشرف پیدا کند.</p> <p>ضروریات زندگی که فروختن آن برای ادای دین لازم نیست.</p> <p style="text-align: center;">زنی که خون استحاضه می بیند.</p> <p>کاری که شارع مقدس به آن امر کرده ؛ ولی ترك آن را اجازه داده است.</p> <p style="text-align: center;">بازگردانده شده</p> | <p>مدیون</p> <p>مذْکِی</p> <p>مذموم</p> <p>مذّی</p> <p>مرافق</p> <p>مراودت</p> <p>مرتدّ</p> <p>مرتشی</p> <p>مرتھن</p> <p>مرثیه</p> <p>مرجح</p> <p>مرجع تقلید</p> <p>مرجوح</p> <p>ذبح مردار</p> <p>مَرْمَر</p> <p>مروه</p> <p>مُزَارَعَه</p> <p>مزایده</p> <p>مُرْدَلْفَه</p> <p>مُسَاحِقَه</p> <p>مساعدت</p> <p>مُسَاقَات</p> <p>مستأجر</p> <p>مُستَبْصِر</p> <p>مستثنیات دین</p> <p>مُستَحَاضَه</p> <p>مستحب</p> <p>مستردّ</p> |
|--|---|

| | |
|---|---|
| <p>کسی که شرائط، توانایی و امکانات مسافرت به مکه و انجام حج را دارد. رجوع کنید به: استطاعت موجب، سبب مخلوط شدن با چیز دیگر؛ بطوریکه گویا دیگر وجود ندارد؛ مانند خون لثه که در اثر مخلوط شدن با آب دهان مستهلك می شود.</p> <p>کسی که مال خود را نزد دیگری به امانت گذاشته است.</p> <p>دست کشیدن بر چیزی</p> <p>مسح اعضای وضو: دست کشیدن بر جلوی سر و روی پاها (با رطوبت باقیمانده از شستشوی دستها و صورت</p> <p>تماس مستقیم بدنی با يك چیز</p> <p>مَسِّ مَيْت: تماس مستقیم بدنی با جسد میت مسافت میان دو کوه صفا و مروه (حدود 400 متر)</p> <p>چیزهای مست کننده</p> <p>طلا یا نقره ای که بصورت سکه درآمده باشد.</p> <p>مستمندی که وضع زندگی اش، از فقیر هم بدتر است.</p> <p>آنچه مالیت آن از بین رفته باشد؛ مانند گوشت فاسد</p> <p>کسی که بخاطر بیماری از نگهداری ادرار عاجز است.</p> <p>پذیرفته، قابل قبول</p> <p>حیوانی که شکل اولی آن عوض شده حیواناتی که خداوند برخی از انسان ها را به شکل آنها مسخ کرده باشد. (در روایت آمده است که موش و خرگوش و خوک و فیل و سنگ پشت و میمون و خوک و خرس و روباه از جمله ی حیوان های مسخ شده هستند)</p> <p>رجوع کنید به: مجوز شرعی غیبت</p> <p>مشاغلی که در آن، تحصیل منفعت از طریق ربا صورت می گیرد.</p> <p>حرم ائمه معصومین (علیهم السلام)</p> <p>اموالی که مالك خاصی ندارد و استفاده از آنها برای عموم مردم جایز است؛ مانند راهها، پارکها، پلها و...</p> <p>کسی که شرط بر علیه او باشد.</p> <p>کسی که شرط به نفع او باشد.</p> <p>جایز، آنچه موافق شرع باشد.</p> <p>سرزمینی در بیرون مکه، کنار منا و نزدیک عرفات که حجاج شب عید قربان را در آنجا می گذرانند.</p> <p>دشواری، گرفتاری، رنج</p> <p>مورد شك، مردود</p> <p>دست دادن</p> <p>چیزهایی که صلاح و نفع در آن باشد رجوع کنید به: مصلحت</p> <p>مصالح عامه: اموری که نفع آن به عموم مردم می رسد؛ مانند مسجد، مدرسه و</p> <p>کسی که عهده دار ایجاب در عقد صلح است.</p> <p>سازش و توافق طرفین</p> <p>آنچه که صلاح و نفع در آن باشد.</p> | <p>مستطیع</p> <p>مستلزم</p> <p>مستهلك شدن</p> <p>مستودع</p> <p>مسح</p> <p>مَسِّ</p> <p>مَسْعَى</p> <p>مُسْكِرَات</p> <p>مَسْكُوك</p> <p>مِسْكِين</p> <p>مسلوب المالیه</p> <p>مسلوس</p> <p>مسموع</p> <p>مَسُوخ</p> <p>مَسْوَغَات غیبت</p> <p>مشاغل ربوی</p> <p>مشاهد مشرفه</p> <p>مشترکات</p> <p>مشروط علیه</p> <p>مشروط له</p> <p>مشروع</p> <p>مَشْعَر</p> <p>مشقت</p> <p>مشكوك</p> <p>مصافحه</p> <p>مصالح</p> <p>مُصَالِح</p> <p>مصالحه</p> <p>مصلحت</p> |
|---|---|

| | |
|--|------------------|
| ایمن | مصون |
| آسیب ناپذیری | مصونیت |
| خوابیدن زن و شوهر در کنار هم | مضاجعه |
| قراردادی است بین مالک و «عامل» که بر اساس آن «عامل» متعهد می‌شود، با سرمایه‌ی مالک تجارت کند و سود آن به نسبت معین، بین هر دو تقسیم شود. | مُضاربه |
| کسی که ناگزیر به ترك واجب و یا ارتکاب حرام شده است. درمانده ؛ کسی که چاره‌ای ندارد. | مضطرّ |
| تهیدست، بینوا | مضطربه |
| زنی که در حیض شدن، وقت یا عدد مشخصی ندارد. | مضغه |
| قطعه گوشتی که در آن رگ‌های خونی جریان دارد (مرحله سوم جنین) | مَضْمَنَة |
| چرخانیدن آب در دهان | مضمون عنه |
| مدیونی که از او ضمانت شده است. | مضمون له |
| طلبکاری که برای او ضمانت شده است. | مَضِيقَة |
| تنگنا، شرائط سخت و دشوار | مطاوعه |
| پذیرش، تمایل | مُطْرَب |
| به طَرَب آورنده، شادی‌بخش | مطلّقه |
| زنی که طلاق داده شده است. | مطهرات |
| پاك‌کننده‌ها، چیزهایی که متنجس را پاک می‌کند. | مظالم |
| اموالی که بر گردن انسان است ؛ ولی صاحب آن مشخص نیست و یا دسترسی به او ممکن نیست. | مماشات |
| کنار آمدن، مراعات کردن | معاطات |
| نوعی معامله که در آن طرفین بدون خواندن صیغه، مال خود را به دیگری می‌دهند. | معامله‌ی ربوی |
| معامله‌ای که در آن، از يك طرف شرط زیادت شده باشد. رجوع کنید به: ربا | معامله‌ی صوری |
| معامله‌ای که در آن طرفین، قصد نقل و انتقال ندارند و بخاطر برخی انگیزه‌ها، ظاهر آن را ایجاد می‌کنند. | معامله‌ی عَرَری |
| معامله‌ای که اوصاف کالای مورد معامله مشخص نباشد ؛ مثل اینکه شخصی خانه‌ای را که اصلاً ندیده، بدون وصف بخرد یا بفروشد. | معامله‌ی معاطاتی |
| رجوع کنید به: معاطات | معانقه |
| روبوسی و در بغل گرفتن یکدیگر | معاونت بر اثم |
| کمک کردن دیگران بر کار گناه | معتد به |
| قابل توجه | معتمر |
| کسی که عمره انجام می‌دهد. | معتنابه |
| قابل توجه، قابل ملاحظه | معدن |
| هر آنچه از زمین استخراج می‌شود و بخاطر ویژگی خاصی که دارد از آن استفاده می‌شود. | معرضیت فساد |
| در شرف فساد و خرابی قرار گرفتن | معصیت |
| گناه، حرام | معمّرین |
| کسانی که عمر طولانی دارند، کهنسالان | معهود |
| شناخته شده، معمول و متداول ؛ آنچه بطور صریح یا ضمنی مورد قبول بوده است. | معوّقه |
| عقب افتاده، تأخیر شده | |

| | |
|---|--|
| <p>آنکه دارای همسر یا عائله باشد.</p> <p>کسی که در معامله گول خورده و ضرر کرده باشد.</p> <p>ناخالص</p> <p>کسی که بر دیگری تهمت و افترا وارد کرده است.</p> <p>تباهی و فساد، آنچه باعث ضرر و خسران دنیوی یا اخروی می‌گردد.</p> <p>چیزی که روزه را باطل می‌کند.</p> <p>کسی که بی‌پول شده است.</p> <p>کسی که چون دارائیش کمتر از بدهکاریش می‌باشد، قاضی او را ورشکسته اعلام و از تصرف در اموالش منع کرده است.</p> <p>نزدیکی کردن، آمیزش جنسی</p> | <p>مُعْبِل</p> <p>مغرور</p> <p>مَغشوش</p> <p>مُفْتَری</p> <p>مَفْسَدَه</p> <p>مُفْطِر</p> <p>مُقْلِس</p> <p>مُقْتَس</p> <p>مقاربت</p> |
| <p>تقاصّ</p> <p>پیمانکاری، کاری را (از قبیل ساختمان یا جاده) با مزد معین بر عهده گرفتن</p> <p>جایگاه قدم ابراهیم (علیه السلام) در فاصله 13 متری کعبه</p> <p>قرض گیرنده</p> <p>آنچه که صحت عمل واجب، وابسته به انجام آن است؛ مانند طهارت برای نماز</p> <p>رجوع کنید به: جاهل</p> <p>کسی که در جایی سکونت دارد و یا قصد اقامت بیش از ده روز دارد.</p> <p>ناپسند؛ کاری که شارع مقدس آن را نهی کرده؛ ولی ارتکاب آن را اجازه داده است.</p> <p>کسی که کفالت او از سوی دیگری بر عهده گرفته شده است.</p> <p>انسانی که بالغ و عاقل است.</p> <p>مکلف نوعی: مکلفی که بدون در نظر گرفتن خصوصیات فردی، حکم برایش جعل شده باشد.</p> <p>کامل کننده</p> <p>آنچه غالباً واحد اندازه‌گیری آن پیمانه است.</p> <p>بازی کردن و معاشقه کردن دو نفر با یکدیگر</p> <p>آنچه با شیء دیگر برخورد و تماس دارد.</p> <p>لغو شده، بی‌اعتبار</p> <p>حالت نفسانی‌ای که بوسیله آن فرد می‌تواند احکام شرعی را با توجه به دلایل آن استنباط کند.</p> <p>همانند، هم جنس</p> <p>مخلوط شده، آمیخته شده</p> <p>بخیل، تنگ دست، خسیس</p> <p>محل تحصیل درآمد</p> <p>نابالغی است که قدرت تشخیص داشته باشد. معیار ممیز بودن در هر موردی، تشخیص وی نسبت به همان مورد است.</p> <p>آنچه تصرف در آن جایز نیست.</p> <p>کسی که حق تصرف در بعضی امور را ندارد.</p> <p>کسی که اختیار فسخ معامله در دست اوست.</p> <p>چیزی را به کمترین قیمت خریدن؛ بطوری که هر کس قیمت کمتری پیشنهاد کند، آن چیز را از او بخرند.</p> | <p>مَقاصه</p> <p>مَقاطِعَه</p> <p>مقام ابراهیم</p> <p>مُقْتَرَض</p> <p>مقدمه‌ی واجب</p> <p>مقصر</p> <p>مُقِم</p> <p>مکروه</p> <p>مکفول له</p> <p>مُکَلَّف</p> <p>مکمل</p> <p>مکیل</p> <p>مُلاعِبَه</p> <p>ملاقی</p> <p>مُلغی</p> <p>ملکه‌ی اجتهاد</p> <p>مُمائِل</p> <p>ممزوج</p> <p>مُمسِك</p> <p>مَمَرّ درآمد</p> <p>ممیز</p> <p>ممنوع التصرف</p> <p>مَن له الخيار</p> <p>مناقصه</p> |

| | |
|---|--|
| <p>عقد یا قراردادی که مشروط به شرطی نیست. در مقابل معلق که اصل پیمان معلق بر شرطی باشد. چیزی که نذر شده است.</p> <p>منذور له: آن چه که برای او نذر شده است؛ مانند فقیری که نذر کرده‌اند به او چیزی بدهند یا مسجدی که نذر کرده‌اند آن را تعمیر کنند.</p> <p>غرض و انگیزه عقلایی خود به خود برکنار شده لغو شده، بی اعتبار سودی که از طریق کسب و کار بدست می آید.</p> <p>آن فایده‌ای که عرف آن را منفعت بداند و شریعت نیز آن را حلال بداند؛ مانند نگهبانی کردن که منفعت محلله سگ نگهبان است.</p> <p>اموال و دارایی‌های قابل انتقال کار زشت اعم از گناه و مکروه انکار کننده دختری که ازدواج کرده است. کسی که عملی به نیابت از او انجام می‌گیرد. معلق، وابسته مایع غلیظی که از غدد تناسلی بوسیله جماع یا احتلام یا استمناء خارج می‌شود. سرزمینی در نزدیکی شهر مکه و در حدّ فاصل بین مکه و مشعرالحرام میزان مهریه زنان هم‌شأن مهری که در ضمن عقد، برای زن تعیین می‌شود. مهری که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) برای همسران خود قرار داده بودند که معادل 500 درهم نقره است. تحریک کننده زمین مخروطه‌ای که مالک ندارد و نفعش به هیچ کس نمی‌رسد رجوع کنید به: احیاء موات اعضایی از بدن که در هنگام سجده، باید روی زمین قرار گیرد (پیشانی، کف دو دست، سر دو زانو، نوک انگشتان شست دو پا) نزدیکی کردن پی در پی انجام دادن فرزندان مرگی که به موجب حکم حاکم شرع درباره شخص گم شده فرض می‌شود. مورد اطمینان، امین اجاره دهنده امانت گذارنده، کسی که مال را نزد شخصی دیگر به امانت می‌گذارد. آنچه باعث انگشت نما شدن فرد در جامعه می‌شود؛ مانند پوشیدن لباس‌های جلف رجوع کنید به: محل اشکال است. آنچه غالباً واحد اندازه‌گیری آن وزن است.</p> | <p>منجّر منذور</p> <p>منشأ عقلایی مُنْعَزَل منفسخ منفعت کسب منفعت محلله</p> <p>منقول مُنْكَر مُنْكَر منكوحه منوب عنه منوط مَنَى مِنَى (مِنَا) مَهْرُ الْمِثْلِ مَهْرُ الْمُسَمَّى مَهْرُ السَّنَةِ</p> <p>مهيج مَوَات مواضع سبعة</p> <p>مواقعه مُؤَالَات مواليد موت فرضی موثق موجر مودّع مورث شهرت مورد اشکال است</p> <p>موزون</p> |
|---|--|

موسیقی مناسب با مجالس عیش و نوش و گناه رجوع کنید به: غنا

وصیت کننده

کسی که برای او (چیزی از میت) وصیت شده باشد.

موضوعات احکامی که شناخت آن کار فقیه است و از منابع فقهی استخراج می شود مانند نماز.

حیوانی که انسان آن را وطنی کرده باشد.

وقف شده

مترتب، منوط شده

آن کس یا چیزی که برای او وقفی صورت گرفته است.

کسانی که چیزی برای آنها وقف شده است.

چیزی که وقف شده است.

آنکه دیگری را به عنوان وکیل در امور خود انتخاب کرده است.

سپرده شده، منوط شده

کسی که دیگری ولایت او را بر عهده دارد.

نچه بخشیده شده است.

کسی که چیزی به او بخشیده شده باشد.

محل معینی که می توان از آنجا برای حج یا عمره محرم شد.

واحد مسافت تقریباً برابر با يك سوم فرسخ شرعی (875 / 1 کیلومتر)

جسد بی جان انسان

موسیقی لَهوی

موصی

موصی له

موضوعات مستنبطه

موطوئه (حیوان)

موقوف

موقوف علیه

موقوف علیهم

موقوفه

مُوکل

موکول

مولی علیه

موهوب

موهوب له

میقات

میل

میت

تعریف و توضیح

واژه واصطلاح

| | |
|--|--|
| <p>خویشاوندی که تنها بواسطه یکی از والدین، با فرد نسبت داشته باشد.</p> <p>زنی که نظم عادت ماهیانه او (از جهت وقت، عدد یا هر دو) به هم خورده است.</p> <p>زنی که حقوق شوهرش را رعایت نمی‌کند.</p> <p>کسی که نسبت به اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و پیروان آنها عداوت و دشمنی می‌ورزد.</p> <p>کسی که مراقب کارهای وصی است و اعمال وصی در ارتباط با وصیت، با نظر او باید باشد.</p> <p>جاری، روا، اطاعت شده؛ قابل اجرا</p> <p>شرط نافذ: شرطی که قابل اجراست.</p> <p>نماز مستحبی. رجوع کنید به: نوافل یومیه</p> <p>انسان یا حیوانی که در هنگام تولد کامل نیست و نقص مادرزادی دارد.</p> <p>رجوع کنید به: عیال</p> <p>کسی که عملی را بجای دیگری انجام دهد (مانند نیابت در حج)</p> <p>شکافتن قبر بطوری که جسد میت یا بقایای آن آشکار شود.</p> <p>شراب خرما یا کشمش</p> <p>بچه‌های چهارپایانی مانند گوسفند، گاو و شتر</p> <p>نجاستی که در اصل جسم نیست، بلکه بر آن عارض می‌شود؛ مانند نجاست آب</p> <p>هر چیزی که ذاتاً پاک نیست و قابل تطهیر نباشد؛ مانند: بول، غائط، خون، منی، مردار، سگ، خوک و...</p> <p>چیزی که اصالتاً نجس باشد؛ مانند سگ و خوک</p> <p>کشتن شتر با زدن نیزه بر بالای سینه‌اش</p> <p>یکی از واحدهای وزن که تقریباً معادل یک بیست و چهارم مثقال و 0 / 15 گرم است.</p> <p>ملزم کردن خود (با صیغه‌ی مخصوص) بر کاری که از نظر شرع مطلوب است.</p> <p>نوعی بازی. رجوع کنید به: قما</p> <p>ارتباط خویشاوندی که از ولادت حاصل می‌شود؛ چه نزدیک باشد چه دور</p> <p>نسب شرعی: نسبتی است که از آمیزش حلال حاصل شده است.</p> <p>نوعی معامله که در آن پول با تأخیر پرداخت می‌شود.</p> <p>معامله‌ای که در آن هر دو جنس (متاع و پول) مدت‌دار باشند.</p> <p>مراعات نکردن حقوق توسط هر یک از زوجین</p> <p>مقدار معینی از مال (متناسب با موارد نه‌گانه زکات) است که شرع آن مقدار را شرط وجوب زکات قرار داده است.</p> <p>نگاه کردن همراه با شهوت. رجوع کنید به: ریبه</p> <p>خونی است که همراه زایمان یا پس از آن، از رحم زن خارج می‌شود.</p> <p>دورویی، اظهار چیزی که در باطن بر خلاف آن معتقد است.</p> <p>کسی که کشتن و آزار او حرام باشد و یا حیوانی که اتلافش جایز نباشد.</p> | <p>ناتنی</p> <p>ناسیه</p> <p>ناشزه</p> <p>ناصب (ناصبی)</p> <p>ناظر</p> <p>نافذ</p> <p>نافله</p> <p>ناقص الخلقه</p> <p>ناخور</p> <p>نایب</p> <p>نبش قبر</p> <p>تبیذ</p> <p>نِتاج</p> <p>نجاست عَرَضی</p> <p>نجس</p> <p>نجس العین</p> <p>تَحْر</p> <p>نخود</p> <p>نذر</p> <p>نرد</p> <p>نَسَب</p> <p>نسیه</p> <p>نسیه به نسیه</p> <p>نُشوز</p> <p>نصاب زکات</p> <p>نظر به ریبه</p> <p>نفاس</p> <p>نفاق</p> <p>نفس محترمه</p> |
|--|--|

| | |
|---|--|
| <p>زنی که خون نفاس می‌بیند. رجوع کنید به: نفاس</p> <p>هزینه‌های خوراک، پوشاک، مسکن و وسایل زندگی در حد نیاز</p> <p>هزینه‌هایی که تأمین آنها بر فرد واجب است؛ مانند نفقه‌ی همسر</p> <p>تبعید کردن</p> <p>پاکی، طهارت از حیض</p> <p>نوعی معامله است که در آن دو جنس، در زمان معامله پرداخت می‌شوند.</p> <p>کم شدن ارزش مالی (بخودی خود یا بواسطه یک چیز دیگر)</p> <p>شکستن عهد و پیمان</p> <p>ازدواج کردن</p> <p>نکاح انقطاعی. رجوع کنید به: متعه</p> <p>نکاح منقطع. رجوع کنید به: متعه</p> <p>خودداری کردن از سوگند (در بحث قضا)</p> <p>رشد، اضافه</p> <p>نماء متصل: رشدی که متصل به اصل است مانند چاق شدن گوسفند</p> <p>نماء منفصل: اضافه‌ای که جدا از اصل است مانند بچه آوردن گوسفند</p> <p>جمع نماء. رجوع کنید به: نماء</p> <p>نماز آیات: نمازی است دو رکعتی و با کیفیت مخصوص، که هنگام پیش‌آمدن حوادثی نظیر زلزله، کسوف و خسوف واجب می‌شود.</p> <p>نماز احتیاط: نمازی که برای جبران رکعات مورد شكّ بجا آورده می‌شود.</p> <p>نماز استسقاء: نمازی که برای طلب باران خوانده می‌شود.</p> <p>نماز جمعه: دو رکعت نماز است که در ظهر روز جمعه، به جای نماز ظهر و به جماعت برگزار می‌شود و با کمتر از 5 نفر انجام پذیر نیست.</p> <p>نماز خوف: نمازی است که در حال جنگ و با کیفیت مخصوص بجا آورده می‌شود.</p> <p>نماز شفع: دو رکعت نماز مستحبی است که پس از هشت رکعت نوافل نماز شب خوانده می‌شود.</p> <p>نماز شب: یازده رکعت نماز مستحبی است که به صورت چهار نماز دو رکعتی (نافله شب) و دو رکعت نماز شفع و یک رکعت نماز وتر، بعد از نیمه شب بجا آورده می‌شود.</p> <p>نماز طواف: دو رکعت نماز که باید پس از طواف خانه‌ی خدا بجا آورده شود.</p> <p>نماز عید: دو رکعت نماز که در روز عید فطر و قربان خوانده می‌شود.</p> <p>نماز غفیله: دو رکعت نماز که مستحب است پس از نماز مغرب خوانده شود.</p> <p>نماز قصر: منظور نمازهای چهار رکعتی است که در سفر دو رکعت خوانده می‌شود و به آن «نماز شکسته» می‌گویند.</p> <p>نماز قضاء: نمازی که به جبران نمازهای فوت شده، خوانده می‌شود.</p> <p>نماز مسافر: رجوع کنید به: نماز قصر</p> <p>نماز میت: نمازی با کیفیت مخصوص که بر جنازه‌ی مسلمان خوانده می‌شود.</p> <p>نماز وتر: یک رکعت نماز مستحبی است که در نماز شب، پس از نماز شفع خوانده می‌شود.</p> <p>نماز وحشت: دو رکعت نماز با کیفیت مخصوص که در شب اول قبر برای مرده، خوانده می‌شود.</p> <p>نمازهای یومیه: نمازهای واجب شبانه روزی که مجموعاً 17 رکعت است.</p> <p>رجوع کنید به: سخن چینی</p> <p>یکی از واجبات دین</p> <p>منع کردن و بازداشتن دیگران از امور ناپسند</p> <p>نمازهای مستحبی نمازهای یومیه (شبانه‌روزی) که سی و چهار رکعت است.</p> <p>انجام دادن یک عمل برای شخص دیگر</p> <p>قصد، تصمیم به انجام عمل</p> | <p>تقساء</p> <p>نفقه</p> <p>نفقه‌ی واجب</p> <p>نقی بلد</p> <p>نقاء</p> <p>نقد</p> <p>نقص</p> <p>نقض عهد</p> <p>نکاح</p> <p>نکول</p> <p>نماء</p> <p>نماءات</p> <p>نماز</p> <p>نمایی</p> <p>نهی از منکر</p> <p>نوافل یومیه</p> <p>نیابت</p> <p>نیت</p> |
|---|--|

نیت تمییز: نیت مشخص کردن عبادت از غیر آن ؛ مانند نیت نماز ظهر یا عصر
نیت قاطع: نیت کاری که آن کار مبطل عبادت است ؛ مانند نیت خوردن و آشامیدن در حال روزه‌داری
نیت قطع: نیت قطع کردن و شکستن عبادت ؛ مانند اینکه تصمیم بگیرد که دیگر روزه نباشد.
نیت وجه: نیت از جهت استحباب یا وجوب عمل

واژه واصطلاح

هاشمی (سید) آنکه منسوب به هاشم (جد پیامبر «صلی الله علیه وآله وسلم») باشد که شامل فرزندان عباس، جعفر، ابوطالب، ابولهب، حارث و عبدالله می‌شود.

هبه بخشیدن چیزی به دیگری
هبه‌ای مدت متعه: بخشیدن زمان باقی مانده از ازدواج موقت
هبه‌ای معوضه: هبه‌ای که در برابر پرداخت عوض از سوی طرف دیگر انجام می‌شود.

هتک بی‌احترمی، اهانت
هتک حرز: شکستن جایی که قفل شده، برای ربودن مال

هجو مؤمن عیب‌جویی، ملامت و سرزنش کردن مؤمن

هدم ویران کردن، تخریب

هدی شتر قربانی (در حج)

هدیه تحفه، پیشکش

هروله سرعت در راه رفتن که سریعتر از پیاده رفتن و آرامتر از دویدن است.

هلاک تلف، ضایع شدن

هلال

قتر ماه در دهه شب اول و آخر ماه

هوایی (ارث زوجه)

آنچه در هوا باشد ؛ مانند ساختمان و درخت در مقابل زمین

هیاكل عبادت

هر آنچه که به عنوان بت برای عبادت ساخته شده باشد.

هیپنوتیزم

خواب مصنوعی، روشی که بوسیله آن، انسان می‌تواند دیگری را به خواب ببرد.

هم جنس

کالاهایی که از يك جنس باشند ؛ مانند گندم و جو، کره و پنیر

واژه و اصطلاح

واجب

تعریف و توضیح

آن چه که شرع به آن دستور داده و ترك آن جایز نباشد.

واجب اصلی: واجبی است که بخاطر واجب دیگری واجب نشده است، بلکه خودش واجب است، مانند نماز

واجب تبعی: واجبی که به خاطر واجب دیگری، واجب شده است؛ مانند مقدمات سفر حج که به تبع وجوب حج واجب می‌شود.

واجب تعبدی: واجبی که در انجام آن قصد قربت لازم است؛ مانند روزه‌ی ماه رمضان

واجب توصلی: واجبی است که در انجام آن قصد قربت لازم نیست؛ مانند ادای دین، جواب سلام دادن، کفن و دفن میت

واجب تخییری: واجبی که مکلف در انجام آن و انجام يك یا چند واجب جایگزین دیگر، مخیر است؛ مانند كفاره روزه که مکلف بین 60 روز روزه گرفتن و اطعام 60 فقیر مخیر است.

واجب تعیینی: واجبی است که جایگزین ندارد و مکلف باید خود آن واجب را انجام دهد؛ مانند نماز

واجب عینی: واجبی است که هر مکلفی شخصاً باید آن را انجام دهد و با اقدام دیگران، از او ساقط نمی‌شود؛ مانند روزه‌ی ماه مبارک رمضان

واجب کفایی: واجبی است که هر مکلفی باید آن را انجام دهد؛ ولی اگر تعداد کافی آن را انجام دهند، از او ساقط می‌شود؛ مانند جهاد در راه خدا، که وقتی عده‌ای در حد کفایت، اقدام کنند، از دیگران ساقط می‌شود.

واجب مطلق: واجبی است که وجوب آن شرطی نیست؛ مانند نماز

واجب مشروط: واجبی است که وجوب آن بسته به شرط یا شرایطی است؛ مانند حج، که وجوب آن مشروط به استطاعت است.

واجب مؤسّع: واجبی است که مکلف، بیش از زمان انجام دادن واجب، فرصت دارد؛ مانند نماز ظهر و ...

واجب مُضیق: واجبی است که مکلف به مقدار زمان انجام واجب فرصت دارد؛ مانند روزه

واجب فوری: عمل واجبی که فوراً و بدون تأخیر باید انجام داده شود.

واجب الاجتناب: آنچه که پرهیز از آن شرعاً واجب است.

واجب الحج: کسی که حج بر او واجب شده است مستطیع

واجب النفقه: آنکه پرداخت هزینه‌های متعارف او بر مکلف واجب است؛ مانند همسر و فرزند

واجب اهم: واجبی که شرع در قیاس با واجب دیگر، اهتمام بیشتری به آن داده است؛ مانند حفظ جان مسلمان نسبت به حفظ مال

واجب بدنی: عمل واجبی که مکلف باید با اعضا و جوارحش آن را انجام دهد؛ مانند نماز، جهاد

واجب مالی: عمل واجبی که مکلف باید با پرداخت مال آن را انجام دهد؛ مانند خمس و زکات یکی از میقاتهای پنج‌گانه عمره تمتع، در شمال شرقی مکه

سرزمینی بین مشعر و منا

کسی که از میت ارث می‌برد.

کافی، بقدر کفایت

وقف کننده

هبه کننده، بخشنده

رجوع کنید به: نماز وتر

نافله عشاء، دو رکعت نماز نشسته مستحبی پس از نماز عشاء

گرویی که در برابر دریافت قرض در نزد بستانکار قرار داده می‌شود تا تضمینی باشد برای بازگرداندن

وادی عقیق

وادی محسر

وارث

وافی

واقف

واهب

وتر

وْتیره

| | |
|--|--|
| <p>بدهی پول، مبلغ صورت، چهره شیوه، طریق رجوع کنید به: واجب کفایی امور خیریه و عام المنفعه اموالی که مکلف طبق نظر شرع، باید پرداخت کند؛ مانند خمس و زکات کسی که مال نزد او، به امانت سپرده شده است. رطوبتی که گاهی پس از خروج بول مشاهده می‌شود. عقدی است که بوسیله آن، مالی نزد کسی به امانت سپرده می‌شود. رطوبتی که گاهی پس از خروج منی مشاهده می‌شود. شك و شبهه زیاد در عبادات و احکام مذهبی؛ خصوصاً در طهارت و نجاست وسواسی: شخصی که زیاد شك می‌کند. نخواندن حرکت آخر کلمه و چسباندن آن به کلمه‌ی بعد سفارش‌های انسان به انجام عبادات، پرداخت بدهی، دریافت مطالبات و... پس از مرگ وصیتی که در ضمن آن مال یا منفعتی به ملکیت کسی در می‌آید. کسی که عهده‌دار انجام وصیتی شده است.</p> | <p>وثیقه وجه وجوب کفایی وجه یریه وجه شرعیه دعی وَدّی ودیعه وَدّی وسواس وصل به سکون وصیت وصیت تملیکی وصیّ</p> |
| <p>به دنیا آوردن نوزاد شستن صورت و دستها و مسح سر و پاها به کیفیت مخصوص و با قصد تقرب به خداوند. وضوی ارتماسی: وضویی است که با فرو بردن صورت و دستها در آب صورت گیرد. وضوی ترتیبی: وضویی است که با ریختن آب به روی صورت و دستها انجام گیرد. وضوی جبیره‌ای: وضویی است که روی بعضی از اعضای آن جبیره باشد رجوع کنید به: جبیره عمل جنسی محل زندگی انسان وطن اصلی: محلی که انسان در آنجا بدنیا آمده و بزرگ شده است. وطن جدید (مُستجد): محلی بجز وطن اصلی که انسان برای اقامت دائمی انتخاب کرده و یا آن قدر در آنجا مانده که در نظر عرف، وطن وی محسوب می‌شود. مجامعت با کسی که در واقع بر مکلف حرام است؛ اما یا بخاطر اینکه او را همسر خود می‌پنداشته و یا بخاطر جهل به حکم، مجامعت صورت گرفته است. زمانی است که اگر نماز در آن وقت خوانده شود، ثواب بیشتری دارد. جدا کردن يك مال از اموال خود و اختصاص دادن منافع آن برای افراد خاص یا امور خیریه وقف عموم: رجوع کنید به: وقف عام وقف معاطاتی: وقفی که در آن صیغه خوانده نشده باشد. وقف منقطع الآخر: وقفی که در آن پایان مدت وقف معین است. وقف منقطع الاول: وقفی که ابتدای آن در زمان وقف نباشد و بعد از آن آغاز شود. وقف نامه: سند وقف وقف کردن بر روی يك کلمه (هنگام قرائت)، در عین تلفظ حرکت آخر آن جمع وقف بودن، باقی ماندن وقوف رکنی: بودن در عرفات یا مشعر الحرام به مقداری که بودن در آنجا (ولو به مدت کوتاه) صدق کند.</p> | <p>وضع حمل وضو وطء (وطی) وطن وطی به شبهه وقت فضیلت وقف وقف به حرکت وقوف</p> |

وقوف اختیاری: باقی ماندن در صحرای عرفات یا مشعر برای کسی که هیچ عذری ندارد.
وقوف اضطراری: وقوف کسی که به خاطر عذر شرعی از وقوف اختیاری عاجز است.
وقوف در عرفات: ماندن از ظهر نهم ذی حجه تا غروب آن روز
وقوف در مشعر: ماندن در مشعر از طلوع فجر تا طلوع خورشید در روز عید قربان
عقدی که بموجب آن شخص (موکل) ، به دیگری (وکیل) اختیار انجام عملی را می‌دهد.
وکالتی که در آن، موکل هیچگاه حق عزل وکیل را ندارد.
کسی که پذیرفته است کاری را از طرف دیگری انجام دهد.
سرپرستی. رجوع کنید به: ولی
حکومت و اداره‌ی جامعه اسلامی، توسط فقیه جامع الشرایط
ولایت پدر و جد بر صغیر، مجنون و سفیه
فرزندی که حاصل از وطی به شبهه باشد.
دمیده شدن روح در جنین
زبان زدن به آب یا ظرف
سرپرست
ولی دم: کسی که شرعاً حق قصاص در دست اوست ؛ مانند پدر مقتول
فقیه جامع الشرائطی که در زمان غیبت امام معصوم، حکومت و اداره جامعه اسلامی بر عهده اوست.
رجوع کنید به: ولایت
رجوع کنید به: ولایت قهری
اطعام میهمانان به مناسبت‌هایی همچون ازدواج، تولد و...
کسی که از نظر شرع سرپرست دیگری است ؛ مانند پدر، جدّ پدری و حاکم شرع

وکالت
وکالت بلاعزل
وکیل
ولایت
ولایت فقیه
ولایت قهری
ولد شبهه
وُلُوج روح
ولوغ
ولی
ولی فقیه
ولی قهری
ولیمه دادن
ولیّ

واژه و اصطلاح

| | |
|----------------|---|
| یائسه | زنی که سنش به حدّی رسیده که دیگر عادت ماهیانه نمی‌شود. |
| یتیم | کودکی که پدر خود را از دست داده است. |
| ید | در اصطلاح، سیطره و سلطه بر چیزی است؛ بطوری که بتواند آن را هر طور که می‌خواهد استفاده کند. ید امانی: در اختیار داشتن مال به اذن مالک یا حاکم شرع به خاطر مصلحت در حالی که در برابر خسارت احتمالی ضمانتی نیست. ید ضمان: در اختیار داشتن مال بدون اذن مالک یا حاکم شرع که در برابر خسارت احتمالی ضمانت وجود دارد؛ مانند ید غاصب |
| یُسْر (یسار) | فراوانی مال و بی‌نیازی |
| یسیر | قلیل، مقدار کمی از هر چیز. |
| یقین | علم صد در صد که احتمال خلاف در آن داده نشود. |
| یَلْمُئِم | یکی از میقاتهای پنج‌گانه عمره تمتع که در جنوب شرقی مکه قرار دارد. |
| یمین | قسم بر انجام یا ترك يك عمل |
| یوم التَّوْبَة | هشتم ذی حجّه |

| | |
|--|-----------|
| روزى كه مشخص نيست آخر شعبان است يا اول رمضان، يا نهمى داند آخر رمضان است يا اول شـ | يوم الشك |
| نهم ذى حجّه | يوم عرفه |
| فرداى عيد قربان كه حجاج بايد در منا بمانند. | يوم القـ |
| دهم ذى حجّه (عيد قربان) | يوم التـ |
| روزانه، نمازهاى يوميه | يوميه |
| روز پرداخت | يوم الدفع |